طوریکه متذکر شدیم سنت گرایی دهاتیان چیزی مانند یک شی راکد و بیجان نیست بلکه این سنت گرایی او ارمانی است که او می خواهد مطابق به یک نورم خاص اخلاقی خود زندگی نماید او می خواهد از سنت پیغمبر (ص) در اعمال و لباس تقلید کند. او بهروا ندارد که این کار او تا کدام اندازه تخیلی است و یا با واقعیت نزدیک است. مسئله عنعنه پرستی به هیچ وجه پرگماتیزم حیات روزمره را کاملاً مردود نمیداند. این سنت گرایی به دنیا مفهوم میبخشد و وسیله تبارز را به شخص دهاتی فراهم میسازد.

در اسلام رسیدن به حقایق از روی تفسیر و توضیح صورت میگیرد نه از طریق تقلید. این بدین معنی است که انکشاف فکر سیاسی با آنکه محدود است لیکن باعث استحکام شخصیت اخلاقی میگردد. به این ترتیب شخص خود را بدون چون و چرا تابع قوانین اخلاقی میداند و برای حصول تقوی جدو جهد مینماید و این کار از تعامل قوانین اجتماعی و قوه تفکر به دست می آید این عمل از طرف بعضی تائید و از طرف بعضی دیگر رد میگردد.

دین به افراد زمینه عالمگیر شدن را فراهم مینماید و این کار از طریق ادای کلمات در وقت قسم خوردن، ادای کلمات برای بیان ارزش های مشترکه و کلمات مشترک میان صحبت کنندگان صورت میگیرد. با آنکه حقوق ابراز نظر بیشتر به اساس سلسله مراتب داده میشود با آنهم یک دهاتی میتواند نظرش را در حضور قاضی بیان کند. تعدادی از اصول از طرف عموم مراعات میگردد و به دهاتی حق

پیوند های افغانستان و هند

رسول بخش رئیس

سفر اخیر نجیب الله به دهلی نو ، که در هنگام عقب نشینی نیرو های شوروی از افغانستان دومین بازدید او از هندوستان بود همبستگی ستراتیژی هند ـ رژیم را برملا میسازد. نجیب که عمدتاً بالای کمک های اقتصادی ونظامی ماسکو تکیه دارد و هم از بازسازی اقتصاد و پایان جنگ سرد میان دو ابرقدرت به خوبی آگاه است ، و چون شوروی به خاطر کمبود منابع و طرح سیاست خارجی تازه احتمال میرود از میزان کمک های خود به رژیم بکاهد لذا نجیب را ترس فرا گرفته وبه سبب تفاهم بین دو ابر قدرت متوجه دهلی نو گردیده است. مقامات هند به ثبات رژیم کابل علاقه خاص دارند چرا که این امر به سود ستراتیژی منطقه ای آن کشور می انجامد. حمایت پاکستان از مجاهدین افغان در راه سرنگونی نجیب و ایجاد وضع سیاسی و امنیتی در جهت نفوذ پاکستان درین گوشه جهان ، بر روابط سیاسی هند ـ افغان تاثیر نموده است.

در طول جنگ تجاوزی شوروی ، هند انزوا اختیار و درگیری نیرو های خارجی را در منطقه نمی پسندید. ولی در برابر حمله شوروی سکوت اختیارکرد و از آزار و اذیت و ویرانی های لشکر شوروی در افغانستان خاموشی اختیار نمود. اتخاذ خاموشی در حلقه های کشور های جهان سوم

که مداخله شوروی را محکوم مینمودند ، انزجار و نفرت عمیق را بار آورد.

موقف مشخص هند در برابر تجاوز شوروی ، بر مبنای منافع آن کشور گذاشته شده است :

۱ - هند از تجاوز شوروی که امنیت کشور مذکور را مورد تهدید قرار نمیدهد ، مداخله را صواب نمیداند.

۲ - حکومت هند از عواقب زوال رژیم کابل از سوی مجاهدین و استقرار حکومت اسلامی به دست نیروهای مقاومت سخت میترسد.

۳ - هند تشویش دارد که اگر پاکستان مورد پشتیبانی اتحاد شوروی قرار گیرد ، به نقش موثر هند در منطقه صدمه خواهد زد ، از توازن قدرت آنکشور خواهد کاست. بنابران روی ملاحظات بالا دیپلوماسی هند برین مسئله توافق حاصل کرد تا از اقدامات شوروی در افغانستان جانبداری نماید. مقامات هندی مانند اتحاد شوروی از پاکستان به خاطر حمایت از مجاهدین عیب‌جوئی مینمود و نیروهای مقاومت را به عنوان عامل بی امنی در افغانستان متهم میساخت. هند تلاش میکرد تا مداخله شوروی را عمل متقابل توجیه پذیر جلوه دهد تا ستراتیژی تعرض. زیرا اگر از شوروی چنان تصویری ارائه شود در آنگاه کمکهای نظامی امریکا به پاکستان موجه نخواهد بود. ولی هند حجم تجاوز شوروی را نادرست ارزیابی کرد و مراتب دلیری پاکستان را نادیده گرفت. هند در بحبوبه درگیری بزرگ شوروی ، که در همسایگی او جریان داشت بیطرفی اختیار نمود ولی پاکستان به عنوان بازیگر با نفوذ منطقه

ظهور کرد و از حمایت سرتاسری ملل جهان برخوردار گردید.

برگشت نیروهای شوروی از افغانستان به اولیت های هندوستان آسیب نرساند. اولتر و مهمتر از همه ، هند رژیم کابل را پایدار میبیند. این طرز تفکر برای هند فرصت مناسب را فراهم میگرداند تا در امور رژیم دستیابی بیشتر بیابد تا حضور آن در محور مسکو - دهلی فشار فزاینده بالای پاکستان وارد کند. هند ترس دارد که با پیروزی مقاومت افغان ، روابط جاری متلاشی شده و برقراری حکومت مجاهدین برای پاکستان برتری ستراتیژی را در منطقه فراهم خواهد نمود. حکومت هند از دوره تره کی تا قدرت یابی نجیب تمام کوشش خود را به کار گرفت تا از استقرار رژیم کابل که بر پشتیبانی شوروی رویکار شده حمایت کند و خلاف انتظار اکثریت کشور های جهان سوم وممالک هم جوار قانونیت حکومت های کابل را مورد سوال قرار نداد. ولی برعکس میزان تجارت خود را با رژیم مانند پار حفظ کرد و کمکهای اقتصادی و تخنیکی در اختیار رژیم قرار داد. به استناد منابع مجاهدین مستقر در پشاور ، هند مشاوران نظامی و تخنیکی به کابل فرستاد تا در برابر نیروهای مقاومت بجنگند و دستگاههای حساس خبر چینی و جاسوسی را برای رژیم دست نشانده فراهم نمود.

هنگامیکه هند خبر شد که اتحاد شوروی از جنگ دست برمیدارد و اردوی خود را از افغانستان خارج میکند ، مراتب دلبستگی مقامات هند در برابر افغانستان افزایش یافت. چنانکه هند کوشش کرد که در حل قضیه افغانستان به حیث یک طرف وارد صحنه شود. ولی این تب وتلاش

هندوستان از طرف پاکستان و هم پیمانان آن کشور نقش برآب گردید چون مساعی نافرجام هند به نتیجه مطلوب نرسید ، در آنگاه در صدد بر آمد تا با رژیم کابل نزدیکر شود و به میزان جانبداری خود بیافزاید هند امیدوار است که با گذشت زمان قضیه افغانستان از صحنه ملل جهان بیرون خواهد شو و مجاهدین خسته خواهند گردید و از نظر خواهند افتاد . با چنین طرز تفکر ، هند میزان همکاری های خود را با ماسکو افزایش بخشید و چنان می اندیشید که در آخر کار نیروهای مقاومت زار و زبون شده و پیشنهاد های رژیم کابل را خواهند پذیرفت .

هند با اصل تعیین سرنوشت مخالفت ورزیده و از نیروهای اصیل افغان دوری جسته است . بسیاری از رهبران مخالف از سیاست نزدیک شدن با ماسکو طرفداری ولی در عین حال انتظار دارند تا هند موقف بی طرف را اتخاذ کند. هند هنوز نیروهای مجاهدین را کم بها جلوه می دهد و حاضر نیست که به قدرت نیروهای مجاهدین اعتراف نماید وموضوع افغانستان را در چهارچوب روابط خود با پاکستان ارزیابی میکند. هند از همگی نیروی خود در جهت تبلیغ حکومت کابل استفاده میکند. خارج بلاك شوروی ، هندوستان نخستین کشوری بود که پس از عقب نشینی نیروهای شوروی از نجیب دعوت کرد. این اقدام با پالیسی شوروی هماهنگی دارد زیرا که آن کشور تلاش میکند تا برای رژیم دست نشانده شناسائی بین المللی حاصل نماید. یك افغانستان دوست و دنیا گرا و بیطرف به علایق منطقه ای هند مطابقت میکند تا آنکه یك مملکت بنیاد گرای اسلامی زیر نفوذ پاکستان در همسایگی هند تاسیس گردد. ولی وضع

آینده افغانستان که بین دنیاگرائی و بنیادگرائی قرار داشته باشد و مغشوش به نظر میرسد ، مایه تشویش هند را فراهم نموده است . اما افغانستان پس از جنگ از سوی پاکستان و نماینده بنیادگرایان اداره نخواهد گردید ، بلکه خصوصیت اسلامی و آزادی واقعی زمینه همکاری را با هند و سایر کشورهای منطقه مساعد خواهد گردانید.

نکته دیگری را که در مورد افغانستان باید مورد نظر قرار داد - این است که آیا هند از تعهدات خود پا فراتر خواهد گذاشت و بالای پاکستان فشار نظامی وارد خواهد کرد تا از میزان حمایت خود از مجاهدین بکاهد هند در طول جنگ شوروی ، سرحدات شرقی پاکستان را بار ها به مخاطره انداخته است . ایجاد مخاطره دارای عوامل گوناگون بود ازین قرار :

۱ - تجاوز بر پاکستان کشور های باختر زمین را برنجاند ، چرا که ممالك مذکور در طول جنگ اخلاقاً و عقلاً از پاکستان طرفداری نمودند.

۲ - روش هند زمینه افزایش کمك نظامی امریکا و اروپا را به پاکستان فراهم نمود.

۳ - هند میل ندارد از حیثیت خود در جهان سوم بکاهد و از تجاوز یك ابرقدرت بر یك کشور کوچك آزاد چشم بپوشد.

عقب نشینی نیروهای رزمی اتحاد شوروی از افغانستان پاره‌ای این خطرات را از بین برد. اگر هند بر پاکستان فشار نظامی وارد کند با طرح مسکو مطابقت نخواهد کرد و میزان کمکهای بیشتر امریکا را به پاکستان به مخاطره نخواهد انداخت . هند از صحنه سازی نظامی در

(ص - ۹۰)

همسفریها با مجاهدین

— ۵ —

سندی گال

دهکده پابرك در قسمت فوقانی کوهی جا دارد و عمارات آن به گونه لانه های پرستو ها روی صخره ها چسپیده اند. راه روی یك نشیب قرار دارد و خم و پیچ آن چنان است که گاهی به منازل آن قدر نزدیکی حاصل میکند که انسان میتواند به اندرون خانه ها داخل شده با ساکنان آنها مصافحه کند. اطفال با چهره های کثیف شان، حین عبور ما از کنار خانه های شان، به ما نگاه میکردند و با آواز های غریبه پرندگان در باره ما با جانب ما فریاد بر می آوردند.

مردی، در حالیکه طفل کثیفی را در آغوش داشت، دوان دوان به دنبال ما آمد. به فکر اینکه ما داکتر استیم از ما التجا نمود که برای طفل بیمارش دوا بدهیم. مگر ما به اشاره به او فهمانیم "که ما داکتر نه، داکتر نه".

گویا اینکه به گفته ما باورش نمی آمد هنوز هم مارا دنبال کرده گفته خود را تکرار میکرد. چون ما به او التفاتی نکردیم غرغر کنان از اصرارش دست کشید و جانب خانه خود برگشت. افغانها اکثر خارجی های را که میبینند داکتر میپندارند، مخصوصاً داکترا،

فرانسوی . طبعاً چون ما نیز خارجی بودیم آنها بر ما اعتباه داکتر نمودند. در مناطق خارج تسلط رژیم کابل ، که ۸۰ فیصد ساحه تمام کشور را تشکیل میدهد ، هیچ داکتر افغانی و بنابران تسهیلات طبی وجود ندارد. از همینجاست که هر خارجی فوری زیر بمباردمان تقاضاهای ادویه گوناگون قرار میگیرد. به مجردیکه چشم افغانها بر خارجی ها می افتد در آنها انگیزه اخذ دوا پیدا می شود. بنابران بر سر ، شکم و دیگر اعضای بدن شان اشاره نموده خواهان تداوی و دوا میشوند. چند تابلیت اسپرین ، حتی قبل از خوردن ، بر آنها تاثیر مطلوبی به جا گذاشته درد شان را زائل و پیشانی شان را باز و چهره شانرا مسرور ساخته از انسان دور می شوند.

ما به مرکز پابرك رسیدیم در آنجا یك چهارراهی زیبا بود که درختان کهنسال توت و چارمغز سایه افگنده و بر وادی تماشایی مسلط بود. برای ماندن ما در آنجا مشوره داده نشد . من ، نوول و اندی از جنگی که بین تام مورفی ، ثبت کننده دوم من هر سال ۱۹۸۲ ، و رحمن ، اسپ کار سابقه دار ، درگرفته بود کیف میبردیم . آنها برای لحظه از فرط غضب به همدیگر فحش دادند و داد و فریاد شان در پابرك به اوج خود رسید. ما همه ارزومند آن بودیم که در دهکده توقف کرده قدری غذا خریده و بخوریم . مگر رحمن و نور ، اسپ کار دیگری ، اصرار داشتند که ازین دهکده صرف نظر کرده دریا را عبور کنیم . تام بر رحمن ، که قدری جلوتر از ما بود ، صدا

کرد که توقف کند . مگر ، به نسبت ناهنیده گرفتن صدایش ، رحمن را به باد فحش گرفت :

" رحمن ، او احمق بلید ، پس بیا "

همینکه ما ، در آن کناردریا ، با رحمن پهلوستیم نزدیک بود که او و تام به جان همدیگر بیافتند. رحمن سنگی بزرگی تقریباً به وزن نیم سیر را برداشت ، در حالیکه چشمانش از حدقه بیرون برآمده مینمود ، بر تام حمله ور گردید. تا دفاع من در بین هر دو قرار داشتم و بنابران رحمن را قایم گرفتم . اگرچه قد او کوتاه تر از قد من بود مگر نسبت به من قویتر بود. بنابران توانست به آسانی خود را از دست من رها سازد. نیگل ریان ، که در عقب من قرار داشت ، تام را ، که به اندازه رحمن غضب آلود مینمود ، محکم گرفته بود. تام پیهم تهدید میکرد که اگر رحمن بر او دست خود را بلند کند او در برابرش عمل بالمثل انجام خواهد داد. اگرچه با مراجعه به گذشته تام این عمل او برای انسان مضحک مینمود مگر با آنهم جلبیت از چهره اش خوانده میشود.

پس از بازگشت ما به بهاور تام گفت " نمیدانم در آن وقت مرا چه شده بود . فکر میکنم که تعادل عصبی خود را از دست داده بودم" احتمال هم داشت . در پایان سفر خسته کننده ده هفته بی خرابی اعصاب به چنان درجه رسیده میتواند.

به دنبال یک روز ناراحت در صدد آن بودیم که پیش از تاریک شدن نقطه مناسبی را پیدا کرده خیمه بزنیم تا آتش کرده و غذا

تهیه کنیم. در دامان کوه یک جای سرسبز و محفوظ از باد، به طرف دست راست و بالای دریا، به نظر رسید. حین عبور ما از کنار دریا پرنده بزرگ سیاهی، که با صدای ناهنجاری مایعی را منتشر می ساخت و دم دراز خود را می جنبانید، توجه ما را به سوی خود کشانید هنگامیکه به آن نگاه میکردم یک پروانه آبی متمایل به سبز با بالهای مخملی برای خود به سرعت خود را منحرف ساخته از کنار ما رد شد. قدری جلو تر از ما سرو صدا بلند و فعالیت به نظر می رسید. ملا دوست سرگرم نصب کردن خیمه و اسپ ها در حال آواز کشیدن و آتش افروخته مینمود. محل زیبا، خنک و مصئونی بود. ما بستر های سفری خود را باز کرده گستردیم و بروی آنها دراز کشیدیم.

من بالای توشکی که خود به خود باد میگرفت تکیه زده جرعه جرعه چای مینوشیدم و در اندیشه بودم (ولفرد تیگر چه فکر خواهد کرد؟) که آشوبی نگاهم را به خود جلب کرد. در حدود ۳۰ گز دورتر، یک خانم درشت چهره ملبس به لباس عنعنوی نورستان، قنبان خریطه نما بپیراهن دراز گلدار و روپوش - غوغا کنان و دستک زنان از مهمان نوازان سوی ما پیش می آمد. ناگهان خم شده سنگی را از زمین برداشت و سوی یکی از اسپ ها پرتاب کرد و نزدیک بود که به اسپ بخورد. سنگی دیگری را پرتاب - خطا خورد. و دیگری را پرتاب کرد. این بار سنگش با صدای آهسته به جان اسپ خورد و حیوان بیچاره از درد صدایش را بلند کرد. سنگ دیگرش چرخ زنان جانب ما آمد و من احمقانه فریاد زدم : "او زن، چرا سنگ میزنی ؟" او بدون

بسم الله الرحمن الرحیم

وجاهدوا فی الله حق جهاده

افغانستان در مطبوعات جهان

درین شماره

اسلام در افغانستان ٤
اولیور روی

پیوند های افغانستان و هند ١١
رسول بخش رئیس

همسفریها با مجاهدین ١٦
سندی گال

شماره هفتم و هشتم | سال پنجم | میزان و عقرب ١٣٦٩

اینکه به صدای من اهمیتی داده باشد انتقامجویانه و با خشم پیش آمد.

خلیلی فوری از جایش برجست و ملا دوست را صدا کرد که اسپ ها را از آنجا دور سازد. مجاهدین خراسان و محتاطانه در زیر سنگ باران پیش رفتند. خویشتنداری آنها قابل تمجید بود. هیچکدام شان نه بر او فریاد زدند و نه عملش را نکوهش کردند.

در حالیکه من از زمین سانحه مات و مبهوت مانده بودم، خلیلی گفت: " او کاملا حق به جانب است. نورستانی ها این منطقه را علفچر خود میدانند. شما ممکن فکر کنید که این زمین گوهی متعلق به کسی نیست. مگر حتما به کسی تعلق دارد. شما مشاهده مینمائید که اینها مردمان غریبی استند و چیز دیگری ندارند. هر گاه اسپهای ما تمام علفهای هانرا بخورند برای زمستان حیوانات خود چیزی نخواهند داشت."

خلیلی کمی بعد ضمن توضیحات بیشترگفت: "آن زن به نسبتی غضب آلود بود که اسپ ها یک بوته مخصوص را میخوردند. آنها آن بوته را، که برای ذایقه دار ساختن چای به کار میبرند، میچینند و میفروشند."

روز دیگر، جمعه ۱۲ جولای، روز چهارم ما در افغانستان، تقریبا روز سی ام ما از روان شدن از لندن بود. ما در طول این مدت کدام کار ملکی نتوانستیم. وظایف محوله ما هنوز نااجرا باقیمانده بود. مگر تا حدی به سرمنزل مقصود نزدیک شده بودیم.

آفتاب در تابش و همسفرانم سرحال بودند. به ساعت ۶ خیمه‌زده برای یک ساعت به طرف بالای دره هواخوری رفتیم درینجا خاطر ما آسوده مینمود زیرا از آن زن سنگ انداز اثری دیده نمیشد. مگر بعد دریافتیم که آن زن کارش را کرده بود ، زیرا در تاریکی شب کسی به خیمه ما خزیده و یک بکس چرمی را مورد دستبرد قرار داده بود. در آن بکس یک کامره کوچک ویدیو ، سه عدد ویدیو تیپ سه ساعته ، چند بطری ویدیو و ۴۰ رول فلم قرار داشت که همه متعلق به دوکامره مین جمعیت بود که به تازگی از یک کورس تربیوی از فرانسه برگشته بودند. رکاب و بند رکاب خلیلی ، که نمیدانم چرا از زین اسپ جدا کرده بودند ، نیز به سرقت رسیده بود . این سرقت برای کامره مین ها یک بربادی تلقی میشد زیرا آنها نمیتوانستند که بدون مواد مفقود عده کاری را از پیش ببرند. تهیه مجدد آن مواد مدت درازی را دربر میگرفت. هرگاه این مفقودی در لندن صورت می گرفت در طرف چند ساعت تلافی عده میتوانست اما درینجا ماهها به طول میکشید. این امر برای آنها از دو نگاه مایوس کننده بود. یکی اینکه آنها دستاورد های سفر اروپایی خود را از دست داده بودند و از سوی دیگر نقطه ضعیف ترین جنگ مجاهدین را عدم وجود وسایل تبلیغاتی تشکیل میداد.

ما از موضوع دزدی عدن مواد بعد ها آگاهی حاصل نمودیم . در حالیکه ما در آنجا خیمه زده بودیم از تمرینات جمعی و تماشای مناظر نهایت محظوظ گردیدیم . افغانستان بهشت دوستداران پرندگان

و طبیعت زیباست. من سعی میورزیدم که آنچه را که ببینم ثبت کنم در هر چند گامی یک چیز قابل ثبت پیدا میشد. یک پرنده سیاه کوچک از میان بوته ها بیرون شده چون تیری از پیش روی عبور کرد. یک داغ ارغوانی روشن بالای نگاهش آنرا قابل یادداشت میساخت. کمی بعد تر پرنده کوچک دیگری ، که رنگ خاکی و زیر گلو کمرنگ و سینه ارغوانی ونمی دراز داشت از یک گوشه کنار راه صدای حزن انگیزش را بلند کرد : « از دیدن تان خوش شدم ، از دیدن تان خوش شدم.... » صدای زیر بلند خود را بار بار تکرار کرد. خلیلی گفت که ما در زبان دری این پرنده را بلبل هزار داستان میگوئیم که معنی آن سراینده هزار سرود میباشد. اما برای من چنان مینمود که تنها یک سرود را ، مگر هزار بار، میخواند.

ما درین فرصت بر اسپان خود سوار شدیم و برای سه ساعت مسلسل راه پیمودیم. من تصور میکردم که این سه ساعت بهترین سفر سواره زندگی من بود. در حالیکه قله پر برف پابرک در فاصله دوری با عظمت قد بر افراشته و ساختار یو مانند دره به وضاحت نمودار بود آهسته آهسته در وادی بلند تر رفته میرفتیم. وجب وجب دامان کوه از گلهای رنگارنگ وحشی آگنده بود ـ گلهای که شناخت آنها برای بیگانگان مشکل بود.

خالیگاههای هر کنار وادی پر از برفهای ضخیم بود و روی دریا بلها و رواقهای ناپایدار برفی ایجاد شده بود. در قطعات کوچک زمین های زراعتی زنان نورستانی دسته دسته سرگرم کار بودند.

آنها بر زانو ها خم گشته گیاههای هرزه را میچیدند ، در حالیکه مردان شان روی بامهای مسطح خانه های شان نشسته مصروف تماشای عمر گذران خود بودند.

ساعت ده و نیم بود که به مرغزار سرسبز مرصع نغانی رسیدیم که اسپان زیادی در آن مصروف چریدن بودند. در آنجا چایخانه یی نگاه را به سوی خود جلب میکرد. ما با وسع زیاد سوی آن شتافتیم تا ناشتای بیوقت خود را در آنجا صرف کنیم . همینکه بوی مادیانی به مشام نریان من رسید به تحرك آمده سر خود را بالا زد و به خاطر پیوستن به مادیان ترات داد. عبدی ، اسپکار من ، اشاره کنان گفت که لجامش را محکم بگیرم . من چنان کردم . در حالیکه اسپم جفتك میزد و عیهه میکشید ممثون به چایخانه رسیدم . همینکه از پشت اسپ به زیر آمدم و همینکه عبدی زینش را پائین کرد ، با کمال بی تابی اینسو و آنسو به دنبال مادیانها به دویدن پرداخت درین وقت اسپ کار دیگری ، که عظیم الله نامداشت ، و پسرش به قهر به دنبال آن میدوید . نریان من ، به اثر دویدن زیاد ، پایش را افگار ساخت و من خودرا ناگزیر دیدم که مرهم قیمتی حقره کش را به عبدی بدهم که بر زخم پای اسپ بمالد . تیوب دوا نیمه خالی بمن مسترد شد.

نام اسپ را پرسیدم ، به زودی معلومم گردید که افغانها مانند ما بر اسپان شان نامگذاری نمیکنند و تنها از روی رنگ یا شکل شان به آنها نام میدهند . نام این اسپ جرند یعنی کهر بود .

سه پای این اسپ سفید بود . خلیلی توضیح کرد : « اگر یک پای دیگرش هم سفید بود اسپ عاعانه میبود. با شکل موجوده اش آنرا اسپ تجارتی میدانند. » همه با این حرفها خندیدند زیرا در واقعیت امر هم چنان بود.

پس از صرف نان چاشت من غسل آفتاب گرفتم تا آنکه در آسمان ابرهایی پدیدار گردید و قطرات فرو ریختن گرفت. ابرها به شدت برهم انبار شده و کوهها به گونه مقناطیس عمل کردند ، در ظرف چند دقیقه باران شدیدی صورت گرفت که به زودی به توفان ژاله مبدل گردید. خوشبختانه چایخانه دو خیمه داشت ، که به گفته مالک آن یکی را اداره مهاجرین ملل متحد تحفه داده بود. ما به اندرون یکی از آنها سرهم فرو ریختیم ، چای نوشیدیم و نان تست پخت مجاهدین را خوردیم . هنگامیکه ژاله وادی را علاق کاری می کرد یکی به خواندن یک سرود محلی آغاز کرد :

از من عاشقی بیاموز
زیرا من به گونه پروانه استم
و تو به سان شمعی استی
من خود را میسوزم ، در حالیکه معشوقه ام
هنوز بر دیگران میتابد.

لحن این آهنگ ساده بود ، دو یا سه بند آن بار بار تکرار می شد و در قسمت های خاص آن خوانندگان با لطیفه های نغزی میخندیدند شب خوب باریده و صبح ملا دوست و چند اسپ کار دیگر آمدند که

گفتنی های شانرا با خلیلی در میان گذارند.

" اینها میگویند که ازینجا پیش رفته نمیتوانند . باران در اینجا معنی برف در کوه را دارد . اسپ ها در برف نرم از کوه عبور نمیتوانند. "

این پیغام دانسان را به غضب اندر میساخت ، زیرا توقف دیگری از حوصله ما بیرون بود . از آنجائیکه ما بدون مشوره اسپ کاران عمل نمیتوانستیم بناچار اندرون بستر های خواب خزیدیم . ساعت تقریبا " ۱۱ بود که یك گروه مجاهدین رسیدند که میگفتند کوه را عبور کرده آمده اند. قرار اظهار آنها دره صاف و باز است .

اندی گفت : " پس بیائید که برویم ! "

ما همه نسبت به محدودیت تسهیلات چایخانه بی حوصله شده بودیم. گفته از آن ، چایخانه به صورت رقتباری سرد و مرطوب بود درحالیکه ما مصروف باربندی بودیم اندی بیشتر از ما حرکت کرد تا عبور ما از کوتل را از قسمت بالا فلمبرداری کند. درین فرصت گروه دیگری رسید ، که مردمان پشتل بدخشان و از دهکده برهان الدین ربانی رهبر تنظیم جمعیت اسلامی بودند. به این نسبت حرفهای شان با ارزش و قابل شنیدن تلقی میشد. توصیه اینها برعکس توصیه گروه پیشتر بود. اینها گفتند که عبور از کوتل برای اسپ ها مشکل است .

من گفتم : " اندی به زود باشید. ما مجبوریم که برگردیم . " کدام هم اعتنا نکرد و هم بر چیزی تپ تپ زد که اندی را خبر بدهند

که برگردد. مگر درین هنگام اندی فاصله زیادی را طی کرده و چون جسم کوچکی مینمود. او با گامهای فراخ و استوار به صوب پائین کوتل میشتافت. بالاخره از نظر ناپدید شد. واضح بود که آواز اشیلای سودی نبخشیده بود.

نوول رو به جانب من کرده گفت: "سندی مجاهدی را دنبالش بفرست." مباحثه عاجلی ترتیب داده شد و از بین مجاهدی انتخاب شد تا به سواری اسپ من به دنبال اندی برود. او از بین سنگ زار ها، در حالیکه مانند بزکوهی ها قمچین را دور سر خود شور می داد، اسپ را جانب پائین کوتل میدوانید. درین وقت یک ساعته راه را طی کرده بود که مجاهد اعزامی با او پیوست. هرگاه من به جای او می بودم خوب به قهر میشدم. مگر وقتی که پس پیش ما آمد کاملاً بی تفاوت مینمود.

وقتیکه از او پوزش خواستم گفت "خیر است، اندی، فرقی نمی کند. میدانی، این افغانستان است، افغانستان."

او گفت که ازین طرف کوتل صاف معلوم میشد. لاکن انسان شرایط آن طرف را به یقین دانسته نمیتواند. هنگام صرف سوپ، که از گوشت گاو و نودل های چینایی تهیه شده بود، خود را به نسبت محکم بسته شدن در پشت اسپ فلج شده احساس میکرد. درین فرصت تصمیم اتخاذ گردید که صبح وقت حرکت کنیم. پس از صرف غذا من و خلیلی چند گز راه را پیاده طی کردیم تا ببینیم که وضع راه از چه قرار است یک آغل سنگی کوچک، که در آن در حدود یک صد گوسفند و بز جا

داشت، جلب توجه کرد. دو عیان نورستانی، یکی آن کر و گنگ بیرون آمدند که از ما پذیرایی کنند. آغل از فضله گوسفند و بز پر میغمود و بوی زننده یی از آن به مشام میرسید. اگرچه عیان ما را به نوشیدن عیر تازه بز دعوت کرد مگر ما هر دو از پذیرفتن آن ابا ورزیدیم. نورستانی ها رمه های خانرا در موسم بهار تا قسمت های بالایی کوه می آوردند و تمام تابستان در آنجا نگه میدارند. در طول تابستان مسکه و پنیر کافی تهیه عده و در خزان با خود به وادی میبرند. زندگی آنها منزوی و ابتدایی است که از قرنها تغییر ناکرده باقیمانده است. کمتر از صد سال پیش عیر فروشهای نورستانی تا دهانه دره پنجشیر پیش میرفتند و در راه بازگشت تا چترال، از همان راهی که ما آمده بودیم، مگر به سرعت سفر میکردند.

وقتیکه با چایخانه برگشتیم خبر نوی به استحضاریت ما رسانیده شد. مجاهدین جمعیت با ملا دوست صحبت کرده اند و اطلاعات نوی در اختیار او گذاشته اند.

"آنها میگویند که دو سه روز پیش روسها کانتیوار را بمباردمان کردند. نورستانی ها این حملات را پیشبینی میکردند. این کار حتماً موجب مسدود شدن راه ما میگردد." خلیلی پس از ارائه این اطلاعات چنین نتیجه گیری کرد: "اگر این اطلاعات درست باشد برای ما خبر بدی است." ما همه به این امر توافق نظر داشتیم که چانس رفتن چندان امید بخش نیست. من پرسیدم "این سرور نورستانی چگونه شخصی

است؟ »

« او یکی از جنرالهای سابق اردوست که در پوشال به سر میبرد که در کانتیوار واقع است. او با حکومت کابل در تماس نزدیک می باشد. »

« پس او از طرفداران روسهاست؟ »

« بلی، او منظماً از کابل، توسط هلیکوپتر، سلاح دریافت می کند. »

کانتیوار هم نام مرکز نورستان و هم نام کوتلی بود که پس از پابرك قرار دارد. اگر روسها شهرك کانتوار را بمباردمان کرده باشند معنی آنرا دارد که برای بار نخست جنگ راهش را در وسط نورستان باز کرده است. چیزی که فکر ما را بیش از هر چیز دیگر خراب میساخت شروع مجدد باران بود.

یك چیز ناراحت کننده دیگر این بود که ملا دوست به نوول اطلاع داده بود که اسپ پیر، که قیمتدار ترین لوازم را انتقال میداد به دریا افتاده است.

« میدانید که دیروز چه رخداده است؟ اسپ پیر، در حالیکه تمام فلم ها بر پشت آن بود، در دریا افتاد. »

« واویلا، این گپ را کی شنیدی؟ »

« کمی پیشتر اسپ کار آمد. خوب میدانید که او با ما دیانس همیشه به میل ها عقب میماندند. »

« آیا به فلم ها آسیبی نرسیده است » این پرسش با آواز درد

آلودی ادا شد.

" نه خیر ، من همه را وقتیکه شما بیرون بودید ، باز و خشک کردم . آب به داخل هیچ خریطه نفوذ نکرده است." تمام ۳۰حلقه فلم با دقت زیاد در بین خریطه های دبل پلاستیکی پیچیده شده بود تا در صورت وقوع اینگونه رویداد ها آسیب ندیده باشند.

من به آهستگی با خود گفتم : "خدا را شکر" و از او پرسیدم " این واقعه چطور رخداد ؟ "

" دیروز اسپ هنگام عبور از پل به زیر به دریا افتاد. مگر من به چشم خود ندیده ام. بد بختی این است که انسان نمیتواند از پیش حدس بزند که چه رخ خواهد داد. زیرا اسپ و اسپکار همیشه عقب میمانند. "

ساعت ۵ صبح دیگر به راه افتادیم . من برای نیم ساعت از میان مرغزار ، جائیکه دیروز اسپ من مانیان ها را دنبال میکرد ، به سواری اسپ گذشتم . برای اینکه مبادا حادثه دیروزی تکرار شود ادی به گونه سگ راه بلدی جلو اسپ حرکت میکرد تا اگر به عمل ناشایسته متوسل شود بر بینی اش آهسته ضربه بزند. در آنجا ، جائیکه ما قبلاً در نظر داشتیم که شب را بگذرانیم ، یک قطعه زمین سرسبز به نظر میرسید. ما آنجا را ترک گفته راهی را در پیش گرفتیم که بلند تر شده میرفت. اندی به من اشاره کرد که از اسپ بائین شوم . او نمیخواست که ملکیت قیمتی اش ، که برای او ارزش زیادی داشت ، بیش از اندازه مورد استفاده قرار گیرد. زیرا

از انتشارات

کانون ترجمه آثار جهاد افغان

افغانستان در مطبوعات جهان

نشریه ماهوار آزاد غیر وابسته شامل انعکاسات جهاد بر حق
مردم افغانستان در مطبوعات جهان

مدیر مسئول : پوهاند دکتور سید محمد یوسف علی

وجه اشتراک سالانه

در پاکستان	۱۰۰ روپیه	
در خارج	۲۰ دالر	

شماره حساب بانکی :

حبیب بانک لمیتد ۶۰۶۴۹
پشاور کینت پاکستان

نشانی :
پوست بکس ۴۱۷
پشاور صدر
پاکستان

یك خارجی نابلد نمیتوانست به تنهایی خود و به پای خود به آن کوه بالا شود. او سخاوتمندانه به دم سطبر اسب خود اشاره کرد که از آن محکم بگیرم. ما اکثراً دیده بودیم که افغانها ازین کمك استفاده میکردند. من این پیشنهاد را با کمال میل پذیرفتم. اسب آنقدر نیرومند بود که مرا بیش از اندازه پاهایم اجازه میداد مانند خانه ریل به دنبال خود کشانید. در چند جا نزدیك می شد که دم اسب از دستم رها شود. چون برای من چاره دیگری وجود نداشت مجبور بودم که خود را به دم اسب قایم نگهدارم ولو که مانند مرده به دنبال آن کشیده شوم.

در بعضی قسمت های راه پارچه های برف سابق، که در زیر حرارت خورشید لغزنده شده، و قطعات یخی که از توفان شب گذشته باقیمانده، به نظر میرسید، آویختن خود به دم اسب کاری بود که نیروی انسان را به تحلیل میبرد.

عبدی فریاد زد «فانگ، فانگ» گویا او میخواست که به اسب کار دیگر بفهماند که متوجه باشد تا بین اسب ها جنگی درنگیرد. مگر کمی دیر شده بود. هردو نریان بر پا های عقبی خود ایستادند با قهر عجیبه کشیده با پاهای جلوی بر همدیگر حمله ور شدند. هم دیگر را لگد میزدند و چك میگرفتند. صحنه تماشایی بود. چون هر دو اسب سخت گرفتار قهر و غضب بودند من دم اسب را رها کردم و خود به زحمت به بالا رفتن پرداختم. از لطف خداوند وقتیکه بالا تر آمدم دیدم که اسب کار عبدی برای دم گرفتن توقف کرده

است. پس از حرکت به من اشاره کرد که از دم اسبش محکم بگیرم. همینکه دستم را پیش کردم، ماذیان گوشهایش را پس انداخت و دمش را با صدا جانب من تکان داد. مگر همینکه آنرا به چنگم درآوردم دیگر ناهکیبایی به خرج نداد و مرا تا بلندای کوتل کشانیده برد جائیکه اندی انتظارم را میکشید. او تا همانجا پیاده کامره خود را نقل داده بود تا از بالا شدن آخری ما فلمبرداری کند. اگرچه کار مشکلی بود، مگر تنها شخصی از قماش و عزم اندی به آن مبادرت میتوانست. نفس زنان در فرق کوتل ایستادم، از مناظر زیبایی که تنها از آنها قابل دیدن بود به سختی تمجید میتوانستم. فهمیدم که ارتفاع آنجا ۱۴۸۵۰ فت (۴۵۰۰) متر بود. مونت بلانت، بلندترین قله اروپا، ۱۵۷۸۲ (۴۸۱۰) متر کمتر از ۱۰۰۰ فت بلندتر ازین کوتل بود.

پائین شدن از کوه، حتی با پاهایی که از فرط خستگی به گونه رابر بیحال بود، مسرت انگیز مینمود. کوتل سرد از گلهای بهاری رنگارنگ فرش شده بود. حتی گلهایی که زیر پرده برف نهان بودند در برابر تابش اشعه خورشید بهاری، معجزه آسا، سر های شانرا بیرون و چهره های شانرا خندان ساخته بودند. دامان کوه میناتوری شده مینمود. در یک قسمت پائینی قله پرنده سیاهی را دیدم که از بین راه پر آمدو شد مگسها و حشرات را برای تغذیه جوجه های خود شکار میکرد. در قسمت های بسیار پائین کوه در یک بیشه انبوه یک تعداد پرندگان با سرها و سینه های خرمایی مایل به قرمزی، که

گلسر میگویند ، جلب توجه میکرد. جانور حیرت انگیز دیگر کوه موش خرمای زنجبیلی رنگی بود که با آواز کر کننده صدای اشهلاق تولید میکرد و بعد بالای دمگاهش مینشست و کنجکاوانه جانب بیگانگان نگاه میکرد. همینکه مردم به آن نزدیک میشدند در بین سنگلاخها از دیده ها ناپدید میگردید.

آخرین قسمت سفر ما دهکده پارون بود. در آنجا اندکی باران بارید. باریدن باران عطر بهشتی گلهای کنار راه را در هوا پراگنده ساخت. ما دریا را تعقیب کرده بالا میرفتیم . راه آنقدر به کنار صخره میرفت که انسان میتوانست آب جوشان پائین را به سادگی تماشا کند. بالاخره ، در حالیکه رنگ از چهره روز می پرید ما به پارون رسیدیم . پارون به گونه اکثر دهکده های افغانستان بین دریا و کوه گسترده شده و بعضی از خانه ها به سنگها چسپیده بود. ما در چایخانه کنار مرغزاری توقف کردیم . دفعه گفته که من به پارون آمده بودم ، ما به خانه خان قریه دعوت شده بودیم . اکنون درینجا چایخانه ساخته اند که هم نیاز نورستانی ها را رفع کرده باعد و هم ، با وجودیکه میخواهند از خارجی ها خود را به دور نگهدارند ، دست مهمانوازی دراز کرده از آنها پول به دست آورند.

فصل هفتم

در حالیکه ما انتظار ناهار را میکشیدیم ، خلیلی پیرامون جهاد ، که پیغمبر اسلام برای بار نخست در سال ۶۲۴ میلادی اعلان کرد ، به حرف زدن پرداخت . برای پیدا کردن کلمه ٔ مترادف جهاد باید به قرون وسطی عقب رفت . چه در آن روزگاران غور و هیجان مذهبی تمام جهان عیسویت را ، لااقل به شکل ابتدایی آن ، فرا گرفته بود که به جنگهای صلیبی صد ساله منجر گردید . درین جنگها نه تنها مردان و جوانان حتی کودکان سهمگیری نموده بودند . امروز به حیث یك نمونه ٔ قابل مقایسه ، میتوان جهاد افغانها را با عین همان غور و هیجان مشاهده کرد . زیرا پسران ۱۱ ـ ۱۲ ساله افغانی کلاشنکوف را برداشته دوش به دوش پدران خود علیه کفار ـ دشمنان دین خود مبرزمند و حماسه می آفرینند .

خلیلی به توضیح و تشریح دساتیر جهاد پرداخته گفت : " هرگاه ، در یك کشور اسلامی حکومت بیدینی به قدرت برسد بر اتباع مسلمان کشور راه انداختن جهاد لازم میگردد . همینکه تره کی در افغانستان قدرت دولتی را غصب و رژیم کمونیستی را نافذ گردانید رهبران مذهبی بلا درنگ اعلان جهاد دادند . تره کی از طریق کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ ، به زیر نام انقلاب نامنهاد دموکراتیك ، بر اریکه قدرت تکیه زد . "

هرگاه ، در یك کشور اسلامی جهاد نافذ میگردد تمام مسلمانان جهان مکلف میشوند که به نحوی از انحاء از آن حمایه کنند .

مسلمانان باید یا به آن پول و داوطلب بفرستند و یا حمایه سیاسی به عمل آورند. هر نویسنده یا شاعر مسلمان باید آثار هیجان انگیز جهادی و رزمی بنویسد و بسراید. تاجران اسلامی سعی و تلاش بیشتری به غرض کسب منافع بیشتر به خرج داده یک فیصدی مناسبی را وقف راه جهاد بنمایند. خلاصه، هر کسی باید متناسب به توان خود با جهاد مساعدت کند. البته سهم نگرفتن در جهاد گناه تلقی میگردد. تاثیر سخن پردازی سحر انگیز خلیلی نه تنها در سیمای شنوندگان نمودار میگردید بلکه دیدگان خورشید هامگاهی را آهسته آهسته بسته و آماده غنودن در بستر راحت شب میساخت و هیاهوی دریای جهنده را به آرامش میکشید.

من روی صحبت را به سوی مهاجرین کشانیده پرسیدم: "آیا میهن خود را ترک گفتن و به مهاجرت دست زدن با روحیه جهاد سازگار است؟"

"بلی، هرگاه مسلمانی زندگی و فامیل خود را در خطر حتمی میبیند و توان دفاع از خود و خانواده خودرا نمیداشته باشد برای او اجازه است به داخل یا خارج کشور مهاجرت کند. البته مقصد از مهاجرت گریز از دشمن و ترک میهن نیست. مهاجر باید خانواده خود را در یک جای امن گذاشته وخود را آماده جهاد موثر بسازد. البته، اگر مسلمان به جهاد میپردازد در هر صورت سود میبرد. زیرا اگر دشمنان را می کشد غازی و اگر خود کشته میشود شهید میگردد. مسلمانیکه در راه جهاد جانش را از دست میدهد روحش فوری روانه

بهشت برین گردیده جاودان در آنجا میماند.»

البته من این موضوع را قبلاً هم شنیده بودم. مگر همیشه چنین تصور میکردم که افغانان تحصیلکرده به این مفهود جهاد عقیده نه خواهند داشت.

«آیا خودت به این چیزها عقیده و باور داری؟ آیا هر کسی که در جهاد کشته شود راساً به بهشت میرود؟»

«بلی، چون هر مسلمان چنان عقیده دارد. من نیز به تمام معنی آن عقیده و باور دارم.»

هیکل بدمانش نمای ملا دوست از بین تاریکی گامگاهی، که یک ظرف چای را حمل میکرد، نمودار شد که ما را تا آماده شدن برنج با صرف چای مصروف نگهدارد.

«افغانستان در حال حاضر یک دارالحرب - میدان جنگ - است. در افغانستان هر چیز، بر مبنای عقاید مذهبی، باید صبغهٔ جنگی داشته باشد. جنگ ایجاب میکند که یک مرکز فرماندهی جنگی وجود داشته باشد. مرکز فرماندهی جنگی مسلمانان را قرآن عظیم الشان تشکیل میدهد. چنانچه در زمینه به مسلمانان هدایت داده است: همهٔ تان به ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرق نشوید.» به اساس ایجابات وضع جنگی مسلمان میتواند که به غرض فریب دادن دشمن حتی دروغ بگوید چیزیکه در حالت عادی اجازه نیست. انسان میتواند در زمینه مذاکره هم انجام دهد مگر در صورتیکه بویی از ضعف و تسلیم طلبی استشمام نشود جزئی از جهاد محسوب میشود.»

پس از آماده شدن برنج فضا را جنب و جوش خاصی فرا گرفت. غوری های لبریز از برنج روی سفره چیده شد. همه دور غوریها حلقه زده چهار زانو نشستند. اما قبل از آغاز به تناول غذا پسری یک جگ و یک ظرف را گردانید و ما همه دستان خود را، بدون استفاده از صابون، شسته و با دستمال چرمی خشک کردیم. اندی با افغانها دور یک غوری نشسته، با استفاده از دست راست، لقمه های بزرگی از برنج را برداشته به خاموشی تناول مینمودند. این عمل به ترتیب صورت میگیرد که هست کلوله برنج را از کف دست پیش برده به دهن منتظر جا میدهد. برای من اجرای این عملیه همیشه مشکل بود. بنابران یک مقدار برنج به روی سفره ریخته و ضایع میگردید. افغانها ظرفیت خوردن پیمانه زیاد برنج "خالی" و نسبتاً بیمزه را دارند. اگرچه اندی نوول و مرا به فراگیری هنر خوردن برنج رهنمایی و تشویق میکرد مگر ما آن را نهایت مشکل میبافتیم. پس از مرور چند هفته و تشویق کاهش ناپذیر مواد غذایی ما خود را ناگزیر یافتیم که به پیمانه زیادی برنج صرف کنیم. چه از یک طرف گرسنگی و از سوی دیگر نگهداری نیروی جسمی ما را وادار به این امر مینمود. برای من چهار زانو نشستن، بروی زمین، هنگام صرف غذا بسیار ناراحت کننده بود. باید اعتراف نمود که من درین سفر حیثیت وصله ناجور را داشتیم. اگرچه نوول نیز به مشکلات مشابهی مواجه بود مگر او این حوصله را داشت که بروی خود نیاورد. "

خلیلی پس از صرف غذا و هنگام صرف چای سخنانش را درباره مجاهدین دنبال کرده گفت: «تنها در حدود ده فیصد طبقات بالایی و متوسط جامعه افغانی در جهاد اشتراک نمود. اکثریت مطلق مجاهدین را دهقانان و رنجبران تشکیل میدهند.»

«به گونه نیرو های جنگی ما فوتبه تونگ؟»

«تقریباً. مجاهدین مردمان ساده مگر .....»

«سلحشور؟»

«بلی، سلحشور میباشند. کلمه تسلیم شدن به دشمن در قاموس زندگی شان وجود ندارد.»

من هم درین مورد با او همنوا شده گفتم که تا حال با مجاهدی بر نخورده ام که نه تنها در عمل بلکه در تیوری نیز اندیشه تسلیمی را در خود راه دهد. روی صحبت ما به مسائل لوژستیکی مجاهدین کشانیده شد.

«به شما هم شاید معلوم شده باشد که بیشتر تدارکاتی مجاهدین بدون وجود اسپ به رکود مواجه خواهد شد. تنها برای حمل مواد مورد ضرورت جبهه، پنجشیر ما به ده هزار اسپ ضرورت داریم.»

«این تعداد نهایت زیاد است. پس برای تمام کشور به چه تعدادی ضرورت احساس خواهید نمود؟ برای تمام مجاهدین کشور به یکصد هزار؟ دو صد هزار؟»

خلیلی شانه هایش را بالا انداخت. گویا به این ترتیب میخواست بگوید که به اندازه ریگهای بیابان ضرورت خواهد بود.

بعد تره آغاگل، آمر انتقالات مسعوده رقم ده هزاری را که خلیلی گفته بود تاکید کرد. او افزود که در موسم کوتاه تابستان هر اسپ دو سفر را، یکی برای انتقال لاجورد به خارج و دیگری برای انتقال اسلحه به داخل، انجام میدهد.

خلیلی توضیح کرد که طبق دساتیر نظامی اسپ ها نیز در جهاد شامل میباشند. هراسپ در حدود ده سیر بار را به کرایه تعیین‌شده فی سیر ۴۰۰۰ افغانی انتقال میدهد.

من و اندی جلو چایخانه روی زمینی خوابیدیم که در آنجا چند اسپ و یک الاغ نیز وجود داشت. شنیدن آواز غمبوری روبای لاس ترمپ را در ما زنده میساخت. ساعت ۲ صبح با گامهای بلندی باز به راه پیمایی پرداختیم. یک ساعت مکمل راه پیمودیم تا پارون از نظر ما ناپدید گردید. درین هنگام بر اسپ سوار شدیم و در زیر خورشید صبحگاهی جانب پائین وادی راندیم. گلهای خودرو و وحشی از هر سو جلب توجه مینمود. پرندگان زیبا به تندی مسافه های کوتاه بین جزایر کوچک واقع در دریا را پیموده طنین یک نواخت دریا را بافریادهای غم آلود عکوه بیشتر میبخشیدند. درختان سیمگون گز و چارمغز برای کاج های سکاتلندی و چنارها جا خالی کرده و کوه های کوتل دیگری که در پیشرو داشتیم درفاصله دور دستی قد بر افراشته بودند. ما در کنار سرسبز دریا، که درختان زیادی بر آنجا سایه افگنده بودند، کمی راحت نمودیم. من ذوق ملا دوست را، که بهترین جای را برای صرف چای انتخاب

نموده بود ، تمجید کردم . در همین فرصت بود که من متوجه شدم که دو ثلث چای ذخیره ما به مصرف رسیده است. این عمل از نگاه من تا حدی اسراف مینمود. اما از نگاه مجاهدین چنان نبود زیرا آنها اندیشه فردا را بخود راه نداده به اندازه سخاوتمندی شان ولخرج نیز میباشند. جامعه افغانی ، متکی برزندگی قبیلوی و روستایی ، یک نوع جامعه اشتراکی است. در آنجا ، با وجود ادامه جنگ تاثیر مهمان نوازی به شدت مراعات میگردد و حتی اکثر چیز ها را به صورت مشترک استعمال میکنند. به این معنی که یک افغان فرقی نمیکند که تا چه حدی غریب است ، از تعارف آخرین لقمه نان خود به یک بیگانه مهمان مضایقه نمیکند. به همین رو در استفاده از مواد موجود در نزد او نیز احساس آزادی مینماید.

بعد از ظهر آسمان تیره گردید و غریدن رعد آغاز شد. طولی نکشید که باران شدیدی از ما استقبال کرد. از آنجائیکه بارانی من بر پشت اسپ دیگری بسته شده بود کوت نازکی را بر خانه هایم انداختم که به زودی خیس گردید. برای نیم ساعت خود را به زیر درخت چارمغزی پناه دادیم . پس جانب یک عمارت نیم کاره روان شدیم که مالک آن به ما چوب داد و مجاهدین آتشی افروختند. در حالیکه ما لباسهای خود را بدور آتش خشک میکردیم خلیلی را تعویق کردم که در باره خریداری چند مرغی حرف بزند که در جوار ما در گردش بودند. پسر جوان خانواده به این امر موافقت نشان داد و پرسید که چند دانه آنرا میخواهیم . من با در نظر داشت چهره های

افغانستان در مطبوعات جهان

شماره هفتم و هشتم سال پنجم میزان و عقرب ۱۳۶۹

فهرست مطالب

اسلام در افغانستان	اولیور روی	٤
پیوند های افغانستان و هند	داکتر رسول بخش ریس روزنامه ملیم ۹ سپتامبر ۱۹۹۰ ـ اسلام آباد	۱۱
مسفریها با مجاهدین	ـندی گال	۱٦

گرسنه و معده های خالی ، گفتم : " شغل دانه . آیا شغل دانه آنرا گرفته میتواند ؟ "

پسر نورستانی لبخندی زد. " او میگوید که گرفتن شغل دانه وقت به کار دارد. "

کمی بعد توفان ، که ممکن آخرین روز های بارانهای موسمی بود ، فروکش نمود و آسمان صاف شد. ما جانب کوتل موم روان شدیم . اگرچه من تلاش آخرین خود را به خرج دادم مگر مسئله مرغها لاینحل باقیماند.

" از او خواسته میتوانی که آنها را به دنبال ما بفرستد ؟ "

ما در نظر داشتیم که شب را در یک منزل خالی پائین کوتل سپری کنیم تا فردا سفر ما آغاز خوبی داشته باشد.

خلیلی پس از پرسیدن از پسر جوان گفت : " او میگوید که کوشش خواهد کرد. "

به فکرم میرسید که خلیلی از صحبت روی خریداری مرغها خسته شده نه آنچه را که واقعاً نورستانی میگفت بلکه آنچه را که دلش میخواست به ما میگفت.

در راه با خانم جذابی برخوردیم که سه طفلی با خود داشت و در یک مزرعهٔ کنار راه سرگرم کار بود. او جانب خلیلی تبسمی کرده و به زودی داخل صحبت گردید. صحبت جانداری بین شان صورت پذیرفت و با بخشش پولی از جانب خلیلی به پایان رسید. همینکه ما بر اسپهای خود سوار شده و به راه افتادیم او به علامه ابراز

امتنان فریاد برآورد.

" او که بود؟ یقیناً که نورستانی نبود.."

" نه خیر. او یك مهاجر سمت شمال کهور بود. من پارسال هنگام عبور از اینجا او را دیدم اگرچه غریب است اما زن خوبی است. شما هم دیدید که من یك مقدار پول طور کمك بزایش دادم."

ما به قسمت زیر کوتل رسیدیم و دیدیم که ملا دوست یك کنده بزرگ چوب را آتش کرده و چایرا آماده ساخته است. محل توقف ما در یك زمین نشیب در بین درختان صنوبر و مشرف بر دریا قرار داشت. در مقابل آنجا یك سنگ بزرگ پیش برآمده و معلق بر دریا دیده میشد. دراینجا طوری احساس مینمودم که گویا بالای کوهها ی برینه و دولومایت قرارداشته باشیم. ابرها شگافته شده میرفت و قطعات آبی آسمان نمودار میگردید. و منظره شامگاهی تماشایی شده میرفت.

فردا صبح به ساعت ۵ برخاستیم و در بین درختان چنار آهسته آهسته رو به بالا نهادیم. با اینکه این کوتل نظر به دو کوتل اولی آسان تر مینمود، راه دشواری در پیشرو داشتیم. این کوتل را من زیبا ترین و آسانترین پنج کوتل یافتم.

پس از آنکه برای ۳ یا ٤ ساعت این راه دشوار را پیمودیم و نیم ساعت آخری بالای قطار درختان صورت گرفت ما به ساعت ۸ به قسمت بالایی کوتل رسیدیم. منظره عالی و زیبای بالایی کوتل تمام سختی و خستگی راه را فراموش ما ساخت. در جلو ما دره

تنگ و عمیق کانتیوار و در ماورای آن سلسله کوههای پر از برف، که تا افق گسترده شده بود، به نظر میرسید.

دفعه پیشین حین عبور از اینجا یک کرگس مصری را دیده بودم که با بالهای سفید و در بین انبوه درختان و بر فراز دریا با ابهت در پرواز بود. مگر امروز جای تاسف بود که فضای آسمان از وجودش خالی مینمود. در سفر گذشته به یک عقاب طلایی نیز نگاهی افگنده بودم که در میان درختان چو تیری بالای شکارش سرازیر میشد. از عقاب تمیز اثری نبود. در آنسوی کوتل با تقریباً یکصد مجاهد بدخشی برخوردیم که سوی جنوب و جانب پاکستان در حرکت بودند. در حالیکه عرق آلود به کوتل بلند میشدند هدف عمده سفر شانرا آوردن اسلحه از پاکستان تشکیل میداد. اینها را میشد که به سهولت از تاجکهای پنجشیری تشخیص کرد. زیرا پنجشیری ها بکول و اینها دستار بر سر می نهند، رنگ جلد پنجشیری ها متمایل به سفیدی و از اینها متمایل به تیرگی مینمود. اینها یک گروه پر توان و با صلابت مینمودند.

به ساعت ده به موم رسیدیم. کلبه های چوبی، در امتداد مرغزار بلند آفتابی، و مناظر تماشایی کوههای ماحول جلب توجه مینمود. مناظر آنقدر زیبا بودند که انسان آنها را اعلانی از سویس پنداشته میتوانست. پهغوله بی سروصدای موم به آن عظمت و شکوه خاصی بخشیده بود. من در سفر نخستین آنقدر زیر تاثیر زیبایی آن رفته بودم که بی محابا به پادشانگری لا افتادم.

سادگی باشندگان آنجا، که مات و مبهوت به ما نگاه میکردند، به خاطر انسان دهقانات کوهستانی امریکا را خطور میداد. مگر درین نوبت، طوریکه این احساس به من دست داد، از دیدگان شان یک نوع بدگمانی و در چهره های شان آثار عاری از عواطف دوستانه خوانده میشد. چایخانه قبلی، که ما شبی را در آن گذرانیده بودیم، درین نوبت به یک خانه شخصی مبدل گردیده بود. ما یک کوچه را دور زده به خانه دیگری رهنمایی شدیم. از یک زینه چوبی تقریباً عمودی که از تنهٔ درخت واحدی تراشیده شده بود، بالا رفتیم. اینجا به یک چایخانه نمیماند. مالک آن در گیلاسهای نوی، که لیبل های آنها هنوز هم برجا بود، به ما چای داد و از اخذ پول ابا ورزید.

ما، پس از تجدید قوا، به صوب کینتوار به راه خود ادامه دادیم. قرار اظهار مردی در نم در آنجا برای تدویر یک جرگه مهم قومی فعالیت در جریان بود که به اتخاذ تصمیمی نایل شوند که آیا با جنرال سرور نورستانی، که فکر میشد با رژیم کابل ارتباط خصوصی دارد، اعلان جنگ بدهند؟ خلیلی خاطر نشان ساخت که اگر جنگی بین آنها درگیرد راه عبور ما مسدود خواهد گردید.

بالاتر از ما برجهای سنگی کوچک مخروطی، که با خرابه های قصر های سابقه بی شباهت نبودند، در آنسوی درختان چنار به نظر میرسیدند. بالای یکی از آنها یک گله بز دیده میشد که با گامهای استوار محیرالعقولی بالا و پائین حرکت میکردند. شدت حرارت آفتاب پشت گردنهای ما را میسوختاند و اسپ ها با لگد های خود خاکهای

راه را به هوا بلند میکردند . از بس هوا خاك فرا گرفته بود چشم ها ، بینی ها و دهن های ما را اذیت میکرد. همه چیز در زیر پرده خاك پوشیده به نظر میرسید. من و نوول ، که درد زانویش سخت آزارش میداد ، از دیگران عقب مانده بودیم. همینکه از یك کج گردنه دور زدیم دریا و باقی اعضای تیم سفر خود را دیدیم که زیر درختان کنار دریا خیمه برپا کرده بودند. از دیدن آنها دلمان گرمید. خلیلی و اندی سرگرم نوشتن یادداشت های روزمره خود دیده میشدند . خلیلی به من گفته بود که میخواهد تمام ماجرا های سفر را به خانمش بنویسد. اندی نیز ، با قلم پنسلی که در دست داشت ، دیده میشد که فرق درج خاطرات سفرش در اوراق کاغذ بود. علت این را که چرا با پنسل مینویسد قبلاً توضیح کرده بود که باری قلم خودکارش کفیده و تمام لباسهایش را طوری با رنگ آلوده ساخته بود که احتمال پاك کردن آنها وجود نداشت . او ، در حالیکه دود پایپش را پف میکرد و به نوشتن خود ادامه میداد ، راحت و راضی مینمود.

وایتنی ، نوول و من لباس ها را از تن به دور کرده در آب سرد دریا به غسل کردن پرداختیم با وجود آنکه هوای روز بسیار گرم و محل غسل ما کم عمق بود سردی آب پا های ما را بی حس ساخته و ما را به نفس زدن واداشت . من تازه زیر لباسی ام را برای خشك شدن ، در افتاب هموار میکردم و تنها یك قطیفه به دور خود داشتم که دو نورستانی به ما نزدیك شدند . به اندازه ده گز از ما

دورتر بر زمین نشسته به لباسها و لوازم ما آنقدر حریصانه نگاه میکردند که نظیر آنرا هیچگاهی ندیده بودم بالاخره ، پس از ده دقیقه یا چیزی بیشتر از آن ، سبد های مخروطی شکل غانرا باز کرده چند قرص نان جواری و ظرفی بر از دوغ را بیرون کردند. نورستانی ها بسیار جواری کشت میکنند و قسمت بیشتر خوراك غانرا نان جواری تشکیل میدهد. اما ، برعکس ، ما از دیدن نان جواری احساس نفرت میکردیم.

اندی غم غم کنان گفت : " نان لعنتی نورستانی ! چون بوره طعم دارد ."

دوغ او لذیذ بود و من حریصانه دو گیلاس آنرا نوشیدم . آن دو نفر ، پس از تغذیه ما و صحبت مختصری با خلیلی ، سبد های غانرا بسته چون کلوله باری بر پشت نهاده از ما جدا شدند. حتی در نورستان ، جائیکه مردم از رفت و آمد زیاد مجاهدین به تنگ آمده اند ، سخاوت افغانی اجتناب ناپذیر است.

ساعت ۵ عصر ، همینکه حرارت روز به سردی گرائیده سوار اسب ها شده به سمت بالایی وادی غاداب به راه افتادیم . کرد های سرسبز جواری و فصل های رسیده گندم را پشت سر گذاشته ساعت ۷ شام به کینتوار رسیدیم. شهرکی بر بلندی تپه ، شبیه دهکده های توسکانی با مناظر زیبای ماحول خود جلب توجه میکرد. یك تعداد خانه های چوبی در دامان و یك قلعه شبیه قصر های قرون وسطایی ، که بر تمام وادی مسلط بود ، در قسمت بالایی یك تپه دیده میشد. این قلعه به

خانواده، خانم خلیلی تعلق داشت.

ما به یک عمارت در مرکز شهرک برده شدیم. خانه های زیادی به هر طرف دنبال یک دیگر قرار گرفته بود. مالکان آن خانه ها را میدیدیم که انتظار اشخاص دعوت شده به جرگه را میکشیدند. یکی از آنها گفت که تا کنون سه صد نفر مواصلت کرده و توقع ورود هفتصد دیگر برده میشود. اندی گفت که اعاشه و اباته اینقدر اشخاص یک امر مشکلی است. ما زمین های زیادی را عبور کردیم تا در جوار قلعه بزرگی رسیدیم. از اسپ پائین شده به عجله براه افتادیم تا توجه عده زیادی از مردم را به خود جلب نکرده باشیم. به فکر من به سوی خانه هایی رهنمایی شدیم که در قسمت دور افتاده آن منزل حاجی غفور، خان کاتیوار، واقع بود. اندی گفت که در سفر گذشته خود شب را در منزل حاجی سپری کرده بود و اکنون به نسبت مصروفیت های وی در امور آمادگی جرگه باید جای دیگری پیدا کرد. اقامتگاه فعلی خانه محقری بود. از آنجائیکه من نهایت خسته شده بودم ماهیت خانه برایم تفاوتی نداشت. باعلاقه مندی زیاد روی فرشهای خاک آلود خانه دراز کشیدم. نفر درجه دوم حاجی غفور، که چهره مهربانی داشته و به نام حلیم یاد میشد، به پذیرایی ما آمد و با خلیلی گرم صحبت گردید. آنها در باره برابلم های ناشی از وجود سرور نورستانی و ضرورت جرگه حرف زدند.

حلیم میگوید که ممکن است حین عبور از منطقه تحت تسلط سرور نورستانی، که به اندازه دو روز منزل به طرف شمال اینجا

قرار دارد ، توقف داده شویم.»

« این خبر بسیار مأیوس کننده است. اگر توقف داده شویم چه رخ خواهد داد؟ »

خلیلی این پرسش را به حلیم راجع ساخت و او در پاسخ گفت : « او نمیداند که چه رخ خواهد داد. اما میگوید که سرور با مقامات رژیم در کابل تماس دارد. آنها برایش مهمات جنگی و هلیکوپتر فراهم می سازند.»

من گفتم : « چیزی که مرا بیشتر به تشویش می اندازد این است که کاجی بی از دور مراقب میباشد. هرگاه به چنگ سرور بیفتیم او طبعاً ما را در اختیار مقامات کابل خواهد گذاشت. این مزاح نیست.»

هیچ کسی به این گفته ام مخالفت نکرد.

« میتوانی از حلیم بپرسی که بفکر شما تا چه اندازه خطر وجود خواهد داشت؟»

« او نمیداند.»

« مگر تخمین زده هم نمیتواند؟ آیا از نظر شما خطر زیاد است یا نه؟ »

خلیلی عاقلانه هایش را بالا انداخته گفت : « او میگوید که این چیز به اراده خداوند مربوط است که ما توقف داده شویم یا نشویم.»

ما جز قناعت به این پاسخ متافزیکی چاره دیگری نداشتیم. در عین زمان منتظر آن بودیم که فردا حاجی‌غفور چه چیزی برای گفتن

خواهد داشت. درین فرصت که ساعت ۹ بجه شب را نشان میداد هنوز از نان اثری نبود. من که از خستگی زیاد به تحلیل رفته بودم بستر سفری را روی بام گسترانیده با شکم گرسنه خوابیدم. من پیش ازینکه به خواب بروم در رادیوی سونی خود به خبر های بی بی سی گوش دادم. خبر های عمده رادیو را تحریرات اقتصادی افریقای جنوبی، و مقاطعه مالیزیا با بازی های کشور های مشترک المنافع تشکیل میداد. اینها پراپلم هایی بودند که از مرکز دلچسپی من بدور قرار داشتند.

صبح دیگر از بامیکه شب در آن خوابیده بودم به پائین آمدم. حین پائین شدن از زینه چوبی، با وجود احتیاط زیاد، سر انگشتانم بریده شده خون از آن جاری گشت. مگر اندی، که در عسکری یک کورس طبی را خوانده بود، ماهرانه آنرا بست. پس از صرف ناشتا بود که حاجی غفور به سراغ ما آمد. او با وجود بینی طوطی مانند و ریش انبوه شخص خوش منظری معلوم میشود. او، که برای بار نخست جهاد نورستان را راه انداخته بود هالهیی از صلابت او را احاطه کرده بود. او به شدت علیه سرور حرف میزد.

" او باید از نورستان بیرون رانده شود. او نماینده رژیم کابل و روسهاست. ما برای آن جرگه دایر میکنیم تا درآن اقدام مقتضی اتخاذ گردد. "

" آیا فکر میکنید که مردم از نظر شما حمایه کنند؟ "

" بلی. اکثریت مطلق نورستانی ها میخواهند که به اعمال

سرور توقف داده شود.»

خلیلی استدلال میکرد که اگر سرور از عمال روسها باشد روسها هرگز اجازه نخواهند داد که او از اینجا بیرون رانده شود. خلیلی حملاتی را متوجه حاجی ساخته بود.

« شما میخواهید که خودرا از شر سرورخلاص کنید. اما شما نمی توانید که امنیت سرك را ازینجا تا چمارة بگیرید. چماره در دهانه دره پنجشیر قرار دارد.

حاجی با لحن هیجان آمیز در پاسخ میگوید: « کارتر امنیت سفیر خود در کابل را گرفته نمیتواند.» (ادولف سپایك دووب، سفیر امریکا در کابل اختتاف گردیده درهوتل کابل نگهداشته شد. وقتیکه پولیس بر هوتل کابل یورش برد، به امر و هدایت روسها او را در فبروری ۱۹۷۹ با فیر مرمی کشتند.)

غیظ و غضب حاجی اندکی تخفیف یافته گفت که منطقه پوسال تحت تسلط سرور قراردارد. آزادسازی این منطقه از تسلط سرور مسئولیت بدخشان، پنجشیر و نورستان میباشد.

خلیلی با این گفته او موافقت نمود. زیرا انتقال اسلحه به سمت شمال، تا حد زیادی، از همین راه صورت میگیرد. اندی به این عقیده بود که روسها برای همین مقصد کثیف شان سرور را در کنار خود گرفته اند « اگر آنها بتوانند به کمك سرور راه انتقال اسلحه را بند سازند مجبوریتی نخواهند داشت که عساکر خود را بفرستند.»

من به خلیلی گفتم که از حاجی بپرسد که آیا آماده پذیرش

اسلام در افغانستان

اولیور روی

به استثنای چند هزار هندو و یک و چندین صد یهودی تمام افغانها مسلمان اند. هشتاد فیصد این ها سنی حنفی مذهب و بقیه آن شیعه جعفری و تنها یک عده قلیل اسماعیلی میباشند. افغانستان کشوری که مفهوم ملت در آن درین اواخر انکشاف نمود و دولت از اجتماع منزوی و جدا تلقی میگردد و بالاخره در کشوریکه وفاداری بیشتر به جمعیت های محلی تمرکز می یابده یگانه چیزیکه همه را با هم پیوند میدهد همانا دین اسلام است.

زندگی روستایی افغانی مشبوع از مذهب است. مذهب افق روشنفکری را باز نموده، ارزش معنوی و قواعد سلوک را فراهم میکند با آنکه گاهی با سلوک و روش های قبیلوی آنها در تضاد واقع میشود. بر علاوه این مذهب است که نظر به معیار های کلی منشاء مشروعیت محسوب میشود. در عین حال پایه اجتماعی این مذهب بنابر محلوظات قومی، شهری یا روستایی بودن، مذهبی بودن و یا غیر مذهبی بودن ویا اینکه گروپ بنیادگراء عنعنه پسند یا اصلاح طلب است از هم فرق میکند. ازین لحاظ میتوان تبارز متفاوت مذهبی را با انگیزه ها و تحرک خاص خودش مشاهده کرد. درین زمینه

عواقب جنگ با سرور میباشد. » اگر او بر سرور حمله کند روسها کنتیوار و سایر قسمت های نورستان را بمباردمان خواهند کرد. آیا او آرزومند چنین عملی میباشد؟»

« او میگوید که بلی . آنها جهاد را آغاز کردند و آماده استند که تا آخر آنرا ادامه بدهند.» حاجی ، در حالیکه سرش را بلند نگهداشته و چشمانش برق میزد ، مغرورانه این حرفها را ادا کرد. گویا اینکه میخواست وانمود سازد که نورستانی ها در شجاعت خود از دیگر افغانها کم نیستند.

من گفتم : « من شخصاً به این عقیده استم که چانس توقف دادن ما بسیار کم است. چانس دستگیری ما از طرف سرور و فرستادن ما به کابل هنوز کمتر خواهد باشد. با آنهم باید بپرامون موضوع اندیشه ژرفی نمود. شما چه فکر میکنید؟ » با ختم این کلمات به چهره دیگران متوجه شدم .

اندی پایپ را از دهنش دور ساخته گفت : « سندی ، به نظر من ما باید به سفر خود ادامه بدهیم.» در چشمان آبی رنگش ترس و هراسی به مشاهده نمیرسید.

نوول نیز با گفته اندی همنوایی نشان داده گفت : « ما اکنون نمیتوانیم برگردیم . »

وایتنی ، که از خطر سرور تشویش فزاینده از خود نشان میداد گفت : « سندی ! اجازه است از شما خواهش به عمل آرم ؟ آیا اجازه میدهید که با تیم شما به حیث یک ژورنالست بروم ؟»

" وایتنی این امر کدام اشکالی ندارد. اما پاسپورت شما مشکل را تشکیل میدهد. تو پاسپورت امریکایی داری و اگر ما توقف داده شده به کابل برده شویم این چه سودی خواهد داشت که بگویم شما یک عضو تیم ما میباشید. چون شما عضو هیأت دیپلوماتیک بودید اگر کسی شما را شناخت نه تنها به ضرر خود تان بلکه به ضرر همه ما تمام خواهد شد. "

وایتنی که قبلاً روی موضوع به دقت فکر کرده بود گفت " من با سابقه دیپلوماسی‌ام خطر گرفتاری را قبول کرده نمیتوانم. پس، با کمال بی میلی، ناگزیرم از شما تقاضا کنم که به من اجازه بازگشت را بدهید. "

به عقیده من، در حالیکه یک بد چانسی تلقی میشد، او تصمیم حسابی اتخاذ نمود.

فصل نهم

حاجی غفور و حکیم ما را، طبق آداب مخصوص افغانها، تا قسمت‌های بالایی تپه همرایی کردند و پس از معانقه دوستانه با خلیلی و اندی و مصافحه با نوول و من، پائین شدن ما را از بلندی تپه به جانب دهکده تماشا کردند. چار راهی کوچک، که درختان چار مغز و توت بر آن سایه می افگندند متروک به نظر میرسید. ما در کنار رود خانهٔ سریع السیری، که در آن برفهای ذوب شده سفید سبز گونی مخلوط گردیده بود، در حرکت افتادیم. در یک قسمت که راه

را آب برده بود ما ناگزیر شدیم بر صخره هایی بالا شویم که بر فراز شرشره های دریا به شکل دوار معلق مینمودند.

برای سه ساعت به سواری اسپ راه پیمودیم تا به دهکده چمن مواصلت نمودیم ، محلی که مشرف بر کشتزار های گندم و جواری بود اندی درین دهکده شخصی را به نام کاکا موسی میشناخت. ما را ، سنگزاری را ، که در کنار آن دیوار سنگی دیده میشد ، به سوی بلندی به قصد خانه کاکا موسی طی کردیم . مگر با غیابت او کاسهٔ امید ما به سنگ نا امیدی خورد . هرچند ، خانم او چایجوشی را در اختیار ما گذاشت و ما همان مقدار ناچیز چای باقیمانده ، نوع ارل گری ، را دم کردیم . این چای ذایقهٔ نوشابهٔ خدایان اساطیری را داشت .

من روی مرغزار دراز کشیدم و به نگارش رویداد های روز پرداختم.

مرغزار با سبزه ها و شبدر ها مزین و با باغچه های وحشی آراسته بود. گلهای خاطره انگیز دل ازکف تماشاگر میربود. پروانه های همگون لاک پشت ها ، با بالهای سبز دارای خطوط نازک خاکستری و گوگردی ، به تعاقب همدیگر میپرداختند. کثرت پروانه در این نقطه ، بدون شک و تردید ، ازعدم وجود ادویهٔ حشره کش حکایت میکرد. چون امروز جمعه بود زنان در مزارع به نظر نمیرسیدند (در حالیکه روز گذشته آنها از بام تا شام در مزارع گندم کنار منازل

شان ، در کانتیوار ، گرم چیدن گیاه های
هرزه بودند.) تنها یك زن درجوی کنار مرغزار
گرم شستن البسه بود.

ما ظهر هنگام ، در حالیکه اشعهٔ سوزان خورشید میتابید ، خانه کاکا موسی را ترك گفتیم . نخست از بین مرغزار سرسبز و هموار گذشتیم و سپس در جهت بالا رود خانه آهنگ عبور از چشم انداز وسیع نما و تنهی را نمودیم . عصر هنگام در انجام وادی از رودخانه عبور کرده به کوه به بالا شدن پرداختیم تا بالاخره به محلی رسیدیم که جایگاه آغل های بزها و گوسفندان بود. این منطقه سطح مرتفع کوچکی بود که ارتفاع آن در حدود ۱۲۰۰۰ فت تخمین شده میتوانست . چند نورستانی مو دراز وحشی نما که شبانان گوسفندان و بزها بودند برای ما ظرفهای مملو از شیر را از قرار فی ظرف ۵۰۰ افغانی عرضه کردند مگر ما از خریدن آنها معذرت خواستیم . ما درنظر داشتیم که برای سپری نمودن شب در همین محل خیمه بزنیم و فردا صبح با نیروی تازه کوتل کانتیوار را طی کنیم .

مالکان اسپان ما به زودی آتش افروختند و چایجوش را بر آن جا دادند. مگر آنها ، به نسبت رنجشی که بین خلیلی و ملا دوست ، که اکنون بر ملا گردید ، کاملاً بی خبر مانده بودم. خلیلی از رقابت آنها در یك آغل کوچك ، به فاصله صد گز دورتر ، به نصب کردن خیمه پرداخت . یگانه کسی که درین هنگام به سوی ما دست همکاری دراز کرد مجاهد جوانی به نام مرزا بود که یك سال در ایران کار

کرده بود . دستاورد سفر او از ایران یک جوره لباس نخی بود که به تن داشت . او جانب درخت‌ها روان شد تا برای آتش ما قدری چوب گرد آورد.

وقت ساعت ۸ شب بود. من خسته ، گرسنه و خنک خورده بودم . خلیلی به دیوار آغل تکیه زده سرگرم نگارش یادداشت رویداد های روز بود.

من از او پرسیدم : " چه فکر میکنید که ما در مورد چه می توانیم ؟ "

خلیلی که غرق نوشتن بود پاسخی نداد.

من به ناچار رو به اندی کرده پرسیدم " اندی ، تو چه فکر می کنی ؟ آیا تو میل به خوردن چیزی داری ؟ میخواهی بروم چند قوطی ماهی ساردین بیاورم ؟ "

" ـندی ، ممکن است بعد تر قدری برنج بخوریم . انشاءالله" اندی پس ازین پاسخ خندید. درین فرصت ناراحتی و نبودن خوردنی مرا عذاب می آزرد.

" نوول ، تو چطور گرسنه استی و به خوردن چیزی میل داری ؟ "

" اگر کمی ساردین و پنیر باشد به نظر من کافی است."

با درنظرداشت اینکه تحقق آتش مرزا باید وقت زیادی را دربر بگیرد ، از یکسو ، و عدم امید به تهیه غذای مورد ضرورت ، از سوی دیگر ، من به خود می پیچیدم . به همین گونه کرخت ماندن پا های نوول و من از بالا شدن کوه و سردی هوا و تماشای مالکان اسپان

(ص ـ ۹۰)

اسلام در افغانستان

داده میشود تا بدون میانجیگری شخص ثالث حرف بزنند. ولی با آنهم وقتی او در مقابل مامورین دولتی قرار میگیرد خود را کم اهمیت جلوه داده و اغلباً خاموش میماند و تمام مسایل و طرزالعمل ها به او بیگانه است. درین نوع برخورد ها دهاتی کوشش میکند تا ملک به جای او میانجیگری کند. گرچه بعضاً دهاتی ها رسم و رواجهای دارند که از دایره دین بیرون است لیکن بصورت عمومی دین برای او مفهوم وسیع دارد و اغلباً زمینه مقایسه اشیا را به او فراهم می نماید و به او احساس جز و کل بودن را میبخشد.

مذهب یک دهاتی را به تماس عموم قرار داده و دسترسی او را به عالم و به عموم بشریت تامین مینماید و خوبی و بدی را به او نشان میدهد. درین صورت زمینه مصاحبت با شخص ناشناس میسر میگردد و اما اگر اسلام صرفاً یک دسته قواعد میبود درین صورت شخص مقابل درک ناشدنی میشد. این مخلوطی از فورمولیزم و بشر دوستی را وقتی خارجیان در دهاتی های مسلمان میبینند برای آنها باور نکردنی جلوه میکند. در عقب عدم اعتماد نسبت به خارجیان و الودگی اخلاقی و بدچشمی و شک و هیبه خارجیان و هنوز مردمان دهاتی از منتهای مهمان نوازی نسبت به خارجیان کار گرفته و سعی میشود خارجیان را درک کنند و گفتگویی با آنها صورت گیرد زیرا همه متعلق به خانواده بزرگ انسانی میباشد و این عواطف در همه موجود است. این مفکوره بیشتر از همه در مردمان معتقد نسبت به غیر معتقد عمیقاً موجود میباشد.

برای مردمان دهاتی لامذهبیت ریشه غربی دارد و ازین جا وارد گردیده است. در افغانستان الحاد از شیوه های زندگی است که از غرب تقلید شده است. ازین لحاظ الحاد درین کشور به از خود بیگانگی منتج میگردد. از همین سبب است که از دو شکل کمونیزم درین کشور خلق به خشونت و تخریب توسل جسته و پرچمی ها به صورت افراطی از شوروی جانبداری میکنند.

اسلام، قانون عنعنوی و عرف قبایلی :

در سرتاسر افغانستان تنها اسلام سیستم واحد معیارها نمیباشد در حالیکه قوانین دولتی برای جوامع روستایی چیزی نا اشنا است رسم، رواج، عادت و خرافات که اکثراً از زمان قبل از اسلام باقیمانده است در هر جا موجود است. برعلاوه برخی از رسم و عرف مانند جرگه بزرگان و میرآب طوری به وجود آمدند که با شریعت هیچ نوع تعلقی ندارد. طور خاص در روستا ها سیستم قانون عام بتدریج ظهور کرده است. اما در مناطقیکه در انجا سیستم عشایری موجود نیست قوانین از شریعت منشاء میگیرند. با آنکه رجوع به شریعت تصنعی جلوه میکند لیکن هیچ قانون مثبت دیگر نتوانسته است جای شریعت را بگیرد.

وضع در مناطق عشایری متفاوت است. درین مناطق سیستم پسندیده قوانین قبیلوی (پشتون ولی) و جرگه موجود میباشد. پشتون ولی درعین حال کهیک طرز تفکر و مرجع قانون عام است و از خود ضمانت

اجرائی و عرف خود را دارد. قدرت سیاسی در میان قبایل در اصل غیر مذهبی است و با شریعت منافات دارد. طوریکه قبلاً تذکر یافت موقف ملا در مناطق عشایری پائین است. با وجودیکه زبان او پشتو باشد به او پشتون خطاب نمیکنند. پسر خان از شمولیت در تعلیمات مذهبی ابا میورزد (خاصتاً در قرن اخیر که با مسایل در زمانه های قبل فرق دارد). پشتون بودن مستلزم جزو ساختار قبیلوی بودن است. ملا ها در سیستم قبیلوی شامل نیستند از همین سبب گاهی موقف شان بالاتر از سیستم و گاهی پایانتر از آن میباشد. ملای قریه نسبت به کسانی که برکات دارند در صف پائین قرار دارند یعنی آنها از میاه سید پیر و سایر رهبران روحانی کمتر دانسته میشوند. در نزد قبایل ملا ها در صف دیگر اهل کسبه دانسته میشوند زیرا آنها به خانواده های تعلق دارند که علایق قبیلوی ندارند. منصب ملایی از پدر به فرزند میرسد و ملا ها بیشتر وابسته به طبقه خاص خویش اند. در مناطقی که احساس قبیلوی هنوز به قوت خود باقی است مانند پکتیا و کنر ملاها جز و جرگه ها محسوب نمیشوند مگر در وردك او به حیث "معاور تخنیکی" درین موارد دانسته میشود. هرگاه او از دایره فعالیتی بیرون مداخلت کند نسبت به او عکس العمل نشان داده میشود و خاطرنشان میگردد که "جای ملا برمسجد است". به هر صورت اسلام در همه شون به غیر از ساختار قبیلوی تبارز میکند. از همین لحاظ بود که در دوران جنگ اسلام از نفوذ بیشتر برخوردار بوده است و احزاب سیاسی جنبش مقاومت را تشکیل میدهد.

عرف قبیلوی و قوانین اسلامی در تضاد میباشد. زنا مطابق به شریعت به چهار شاهد برای ثبوت ضرورت دارد. در پشتونولی پیغور کفایت میکند زیرا درین صورت موضوع ناموس مطرح است و موضوع از لحاظ اخلاقی طوریکه در شریعت مشخص شده در پشتونولی وجود ندارد. در عرف قبایلی زنان از میراث محروم اند !! زیرا این موضوع اصول پدر طایفوی را که اساس سیستم قبیلوی را تشکیل میدهد برهم میزند. برخلاف شریعت اسلامی زنان را از نصف میراثی که یک مرد مستحق میشود، برخوردار میسازد. طوبانه که در سیستم قبیلوی علامه حیثیت است از آنچه در شریعت منحیث مهر تلقی میگردد، به مراتب بیشتر است. به همین ترتیب طلاق دادن مطابق به احکام قرانی مجاز است لیکن در مناسبات قبیلوی این مسئله توهین اشکار به خانواده زن تلقی میگردد. در قوانین عشایری گرفتن انتقام موجود بوده اما شریعت میکوشد از وقوع آن جلوگیری نماید. سیستم " ویشل " یا تقسیم که در آن زمین دوبار، تقسیمات میگردد از دیدگاه علمای مذهبی اعتباری ندارد. آوردن مثالهای متعدد دیگر امکان پذیر است تا دانسته شود که این دو نوع قانون که در برابر هم قرار دارند باز هم نظم اجتماعی را فراهم میسازند. پشتونولی متعهد است تا نوعی تعادل در سیستم عشیره ای که همیشه به خطر مواجه میباشد برقرار سازد. یک پشتون خود را مخالف هر آنچه غیر پشتون است میداند در حالیکه شریعت همه اقوام و قبایل را شامل مفهوم عام تر امت مسلمه میسازد.

قوانین عشیروی با آنکه دموکراتیک است لیکن مقید نیز میباشد با آنکه با خصوصیات گروپ سروکاری ندارد لیکن سعی در موافق ساختن اجتماع قبیله‌ای مینماید. تا جائیکه مربوط به حیات سیاسی در افغانستان است، قوانین عشیروی اجتماع پشتونها را منزوی ساخته است. درحالی که شریعت چون تابع قوم و گروپ بندیها نیست و آنها را واقعیت نهایی نمیداند معتقد به نظام همگانی اجتماعی میباشد، ازین لحاظ کار علما منحیث خطر به تشخص قبیلوی دانسته شده زیرا علما سعی میدارند پشتونولی جای خودرا به شریعت بگذارد. برعلاوه شریعت نقش خان را محدود میسازد زیرا قدرت خان بیشتر بر بنیاد غیرمذهبی استواراست. ملای قریه نسبت به علما به مردم قبیله ها نزدیک تر است. و این ملا ها سعی دارند در شئون قبایلی مداخلتی نکنند در حالیکه رهبران معنوی سعی میدارند تا قوانین عشیروی موجود بوده و اگر گاهی ضرورت افتد از نفوذ خویش منحیث میانجی استفاده کنند. در جای مناسب در مورد مذکوره جهاد که چگونه در مواقع بحران از اهمیت خاصی برخوردار میگردد تذکر خواهیم داد و خواهیم گفت که چگونه موقف علما در میان قبایل دوباره اعاده میگردد. با آنکه اسلام در قریه جات اشکال مختلفی را به خود میگیرد لیکن نه بدین معنی که افراد از لحاظ مسایل دین داری خویش در آنها فرق داشته باشند مگر این اشکال در میان قبایل شمال و جنوب که تنها دروقت جنگ بر ملا گردید و تفاوت هایرا دربر داشت اینها از مسایل نژادی یا مذهبی نشأت نکرده بلکه از روابط متفاوت که بین اسلام و سیاست

ما باید بین ملا ، عالم ، سادات (اولاده پیغمبر) ، پیر (اشخاص روحانی که اغلباً به سرکرده های صوفی تعلق دارند) و بالاخره روشنفکران اسلامی فرق قایل شد. در میان انواع تبارز های مذهبی شخص باید میان وقف مردمی ، سنت گرایی علما ، تصوف صوفیزم و اسلام سیاسی اسلامست ها ، تفکیک کرده بتواند. انکشافات اخیر زایل شدن تدریجی نفوذ علما را که از قرن گذشته دوام داشته است برملا میسازد لیکن ادامه جنگ وضع را دوباره به نفع علما تغییر داده است. بر علاوه جدایی آشکاری بین نظام سنت گرای تصوفی مناطق غیر قبیلوی و نظام مخالف نفوذ روحانیون در جنوب مشاهده شده میتواند. از جمله سایر انکشافات میتوان از تقلیل یافتن نفوذ سادات و پیرها نام برد و همچنان از بحران میان شریعت و عرف در مناطق قبایلی یاد آوری کرد. بالاخره جنبش های اسلامی که از طرف طبقه روشنفکر و جوان رهبری میگردد به نفوذ و اقتدار خویش وسیعاً افزایش بخشیده است.

دین مردمی :

اشتباه خواهد بود که میان مذهب مردم ، اسلام شرعی علما و اسلام سیاسی روشنفکران تفاوت قایل شد. زیرا دو کتگوری اخیرالذکر مربوط مفهوم " دین مردمی " میگردند. این تفاوت تنها در محتویات مطالب نیست که ما به آن می اندیشیم بلکه تفاوت در نحوه تقرب به این کتگوریها است. تحت عنوان دین مردمی طریقه هائیکه توسط آن ها زندگی روزمره شکل گرفته ، لسانی را به وجود می آورد ، تجربه

وجود دارد ناشی میشود.

مردمان مذهبی و برکات :

برکات تقدسی است که از تماس با برخی اشخاص ، جاها و اشیا حاصل میشود و قدرتی است ارثی که میتواند انتقال یابد. اشیای مقدس میتوانند .... ، اوراق قران شریف ، آثار تاریخی ، جاهای مقدس ، ممکن زیارت ها پا قبر پیر باشند. برخی از اشخاص ممکن سرچشمه برکات باشند. سید ها بدون درنظر گرفتن پیشه و موقف شان اولاد پیغمبر محسوب میشوند و پیر ، رهنمای مذهبی که گاهی به غلط !! ولی حساب میشود . اگرچه در اسلام مذکوره وساطت طوریکه در مذهب مسیحی معروف است وجود ندارد . پیر در تطهیر مردم به طریق تماس با آنها عمل میکند نه با وساطت طوریکه در آئین مسیحی معمول است . پیر ها بیشتر به آئین صوفیزم تعلق دارند. قبر پیر به زیارتگاه مبدل میشود و یکی از مریدان به حیث مجاور آن خدمت میکند. زیارت شدن یک مقبره یک مسئله فامیلی برای یک تعداد است و هر یک ازین زیارت ها برای شفای نوعی از بیماری ها اختصاص دارد. طور مثال زیارت اوفیان در کوهدامان برای مرگی و دیوانگی معروف است . برخوزد طبقه علمای سنت گرا در برابر چنین احساسات مذهبی عوام محتاطانه است . این احتیاط کاری خاصتا در میان علمای مذهبی با تعلیمات بیشتر متبارز است . از طرف دیگر ملای قریه قلبا طرفدار چنین روابط میباشد. باید گفت که طبقه روحانیون افغانستان

در اصل بر ضد پیر بودن نمیباشند.

مذکوره شخص روحانی یك اصطلاح وسیع است از ملنگ شروع شده به پیری که از یك مدرسه معتبر باشد میرسد. درین قسمت نیز چندان سرحد نمایان بین اسلام مردمی و سایر اشکال بغرنج آن موجود نمیباشد. ملنگ و قلندر اشخاص نیمه برهنه و نیمه دیوانه ای اند و معمولاً قصه سرایانی میباشند که اصلاً از بیرون افغانستان می آیند. ایشان بیشتر با زیارت ها سروکار دارند و از مجدی به مجدی سفر میکنند. ایشان در حاشیه اجتماع زندگی داشته و به سرحدات علاقمند نمیباشند.

سادات مردمانی اند که خود را اولاد پیامبر و خواجه اولاد حضرت ابوبکر میدانند. در حیات اجتماعی ایشان از موقف سمبولیك خویش بهره برداری مینمایند بدون اینکه حتماً ایشان مردمان مذهبی باشند آنها فاقد نقش سیاسی به غیر آن چه خود کسب میکنند میباشند. ازین لحاظ سادات در مناطق عشایری از سایرین متمایز و جدا میباشند. با آنکه لسان مادری او پشتو نیز باشد ولی به او خطاب پشتون نمی شود. قوم او سادات است بنابران او به عرب تعلق دارد. این عدم تعلق او به یکی از قبایل او را منحیث یك شخص میانجی خوب تبارز میدهد. اکثر سیدها با استفاده ازین موقع بهره برداری های خاص سیاسی نموده اند و به نفوذ خود افزوده اند. ازین جا است که طبقه تحصیل کرده علمای مذهبی ایشان را فاقد اهلیت علمی دانسته و جاهل امور دینی میدانند.

یک ملای روحانی شخصی است که در میان زندگی اجتماعی قبایل که از بی اتفاقی رنج میبرد بصیرت میبخشد. نقش او در زمان بحران متبارزتر میگردد درین زمان جهاد نسبت به همه مسایل قبیلوی اولویت پیدا میکند. این شخص متحد کننده معمولاً از خارج آمده و او میتواند یک پیر، سید یا ملای ساده و حتی نوعی از ملای انگریزی باشد.

پیرها اشخاص مذهبی هستند که اطراف آنها مریدان شان حلقه می زنند. هر منطقه افغانستان پیر محلی خود را دارد و وقتی او وفات میکند بالای قبر او زیارت بنا میگردد. این زیارت به زاهد شفابخش و یا به طور ساده شخص مقدسی میباشد که شهرت او گاهی صرف درمحل او یا در سرتاسر کشور گسترش می یابد اغلباً پیر ها به آئین صوفیزم تعلق دارند. حد فاصل میان عالم و پیر غیر مشخص است خاصتاً در شمال که هر یک از علما در آنجا منحیث پیر قبول شده و تصرف در علم الهیات دارند. برعلاوه به حیث شخص شفادهنده نیز معروف میباشند. در افغانستان علما هیچگاهی پیر ها را مورد اذیت و آزار قرار نداده اند مگر صرف زمانیکه آنها نوعی از بدعت را مثل (روشانی ها در قرن شانزده) مروج ساخته اند. پیر به مسئله برکات رسمیت میبخشد. با درنظر گرفتن مسئله پیر بودن، مفکوره اسلام مردمی جای خود را به نظام صوفیگری خالی میکند که در تاریخ اسلام افغانی و در نیروهای مقاومت از اهمیت خاصی برخوردار می باشد.

تصوف :

صوفی گری که در اصل با سه طریقه (نقشبندیه ، قادریه و چشتیه) تمثیل میگردد در جامعه افغانی و خاصتاً در میان طبقه وسطی که در قریه جات بزرگ و اطراف و نواحی شهر ها زندگی دارد به اوج خود رسیده است. بزرگترین مراکز صوفیزم هرات و کابل بوده لیکن شمال کشور و کندهار نیز تا اندازه زیادی تحت تاثیر تصوف قرار دارد. با آنکه نفوذ صوفیزم در میان روشنفکران کابل رو به زوال میرود لیکن هنوز تاثیرات خویش را در میان افراد مهمی خاصتاً آنهائیکه فارغان مکاتب کلاسیك و تعلیم یافته های شهرهای مانند هرات اند که هنوز کلتور سابق خویش را حفظ کرده اند دیده میشود تعداد زیاد علما به طریقه صوفیه تعلق دارند.

صوفیزم میان دونوع تبارز یعنی ظاهر و باطن فرق قایل است. برای رسیدن بحقیقت از طریق باطنی ضروریست تا از پیر یا مرشد کسب روحانیت شود. هر یك از مریدان باید طریقت را برای رسیدن به شناخت صفات الهی تعقیب نماید. دانشی که استدلالی نبوده بلکه غیر استدلالی یا حسی (ذوقی) میباشد. محبت الهی مطابق به نظریه صوفیه عبارت از بهوستن نفس با جهان لایتناهی ایزدی است. طریقت شریعتی به این عقیده است که جدایی خالق و مخلوق وجود دارد یا این طریقت معتقد به وحدت شهود است اما طریقت غیر شریعتی معتقد به وحدت آن دو یا وحدت وجود میباشند. برای رسیدن به این مرحله مرید مجبور است مشق روحانی نماید که طرز این مشق در نظام های مختلفه

از هم فرق دارد. معمولاً این مرحله با ذکر یکی از اسماء الله حاصل میشود. در سلك قادریه ذکر به جهر خوانده شده لیکن در نقشبندیه به صورت خفیه ادا میشود. صوفی های مشهور زندگی خاص روحانی دارند که از هر نوع خودنمایی مبرا میباشد. آنها در گروپ های کوچك در خارج از سیر عمومی طور مثال خانقاه ملاقات مینمایند که اغلباً این مکان متعلق به یکی از مدارس میباشدوذکردرآن تحت نگرانی یکی از پیران صورت میگیرد. صوفی ها به برنامه مقید تسلیم مغزی همه روزه اشتغال دارند لیکن این پروگرام به هیچوجه آنها را از زندگی اجتماعی دور نگه نمیدارد. ارتباط میان ادبیات دری و صوفیزم بسیار قویست و خاصتاً در میان شعرا انصاری ، جامی و رومی بلخی در بین مردم افغانستان دوستداران زیادی دارند . به هر حال صوفیزم در افغانستان مانند سایر جاها به دو شکل متفاوت داخل شده است . صوفیزم در نیروهای مقاومت افغان زیاد سهیم بوده و نقش مهمی داشته استلاکن در جنبش های بنیادگرایی (خاصتاً وهابی گری) عربی معمولاً تقبیح گردیده است .

صوفیزم سنتی :

صوفیزم سنتی نمیخواهد با مذهب رسمی در رقابت قرار گیرد لیکن به شخص معتقد فرصتی را فراهم میکند تا حیات روحانی و معنوی خود را استحکام بخشیده و در عین حال به صورت دقیق شریعت و اصول دین را مراعات نماید . بنابران پیر به صفت یك عالم شناخته میشود و به

او به صفت یك پیشقدم نگاه میشود . با آنکه پذیرفتن عضویت طریقت عنعنه خانوادگی را نشان میدهد لیکن مرید به اختیار خود تمرینات معنوی را سپری میکند و نسبت به پیر از منتهای وفاداری کار میگیرد . اعضای طریقت به صورت منظم در مجالس ذکر اشتراك میورزند و از طرف پیر رهنمایی میشوند. شخص مبتدی علوم دینی هیچگاهی از اجتماع نمیبرد بر عکس ایجاد همبستگی را در میان افراد هم دین و هم کیش تجویز مینماید. اخوت اسلامی نوعی از مفهوم های معنوی را توصیه میکند . این شکل صوفیزم که اساساً از اصلاحات شیخ احمد سرهندی (مجدد الف ثانی) و شاه ولی الله منشاء میگیرد که در ضدیت با اسلام رسمی علما قرار ندارد. اکثریت پیروان در عین حال عالم دین اند و فقه و شریعت (ظواهر) و باطن گرایی را تعلیم میدهند. ارتباط میان پیر و مرید ارتباط میان عالم و طالب است . برای تثبیت موقف سنتی خویش ایشان خودرا طریقت شریعتی میخوانند طریقتی که متعهد به تعلیم مسایل شریعت میباشد. طبعاً پیر شخصیتی است با اهمیت بیشتر از یك عالم زیرا طوریکه عقیده موجود است او شخصی است دارای برکات جانشینی پیر به اساس ارثی صورت گرفته و همزمان با مریدان خویش وی تاثیر قوی سیاسی میتواند داشته باشد. ما میتوانیم شواهد چنین شبکه را در میان گروپهای مختلفه مقاومت شناسایی کنیم .

از جمله طریقت های سنتی یکی هم نقشبندی و دیگران قادری و چشتی است . این طریقت ها در شمال تاسیس گردیده و اعضای خویش را از میان سنت گرایان با فرهنگ از طبقه شهرنشین انتخاب مینمایند

ایشان به قریه جات نزدیک شهرهای کابل ، هرات ، میمنه یا مزارشریف تعلق دارند. بزعلاوه مثالهای چنین جاها ایماق و برخی از قسمتهای کندهار و زابل نیز میباشد.

تصوف مرتبط

مرتبط عبارت از تابعیت دسته جمعی قوم یا قبیله ایست نسبت به خانواده ای از اشخاص مذهبی که آنها از لحاظ دارابودن برکات موروثی مشهور و برای تطهیر اخلاقی جمعیت میکوشند. درین صورت تعهدات شخصی و یا وساطت شخص روحانی (مثل اینکه در مسجیت معمول است) وجود ندارد . بین خانواده شخص روحانی و جمعیت اختلاف فراوان وجود دارد. شخص روحانی کسیکه به ذکر و علاج مردم مصروف و از برکات برخوردارند. پیروان این اشخاص را مخلص میخوانند و مرید گفته نمی شوند. این اصطلاح ارتباط محدود تری را نسبت به پیر وانمود میسازد. از جمله اعمال سالیانه شخص دیدار از پیر است که برای او هدیه می آورند و پیر در برابر آن از آنها مهمانوازی مینماید و طوری وانمود میشود که با همدیگر زیاد بستگی دارند . روابط روحانی جای خود را به احترام افراطی که میتواند آنرا به خرافات نزدیکتر سازد می گذارد. اقوام و قبایل با پیر از طریق خانواده های وسیع معامله مینماید نه از طریق علما یا ملاها . در مربوطیت پیر یک عالم نیست و تصوف به حیث یک حرکت ضد علمای مذهبی دانسته میشود. این وسیله ایست که قبایل میخواهند به این طریق ضرورت خود را به مذهب

پوره نمایندو رسم و عنعنه خود را به هریمت که قانون عام را قبول ندارد نزدیك سازند. درمیان قبایل تصوف عبارت از تبارز حیات سیاسی غیر مذهبی است لیکن در شمال کشور عکس آن درست است درین جا نقشه سنت گرائی محسوب میگردد. در میان قبایل به مشکل ملایی را میتوان سراغ کرد که به طریقت تعلق داشته باشد. ازین لحاظ تصوف مربوطیت خود را تنها در علاقه بعضون نشین تبارز داده است. اخوت در میان قادریه از اعضای بیشتری برخوردار است در حالیکه در میان قبایل خانواده گیلانی خود را در راس چنین مقام روحانی قرار داده است. گروپ نقشبندیه که در عین مناطق به وجود آمده است به هردو گروپ گذشته تعلق داشته میباشد. برای تفهیم تفاوتها میان این گروپها لازم است بدانیم پیر عالم است یا خیر؟ هرگاه عالم نباشد به او روحانی خطاب شده و این اخوت به نام مربوطیت نامیده میشود.

در جنوب کشور تفاوت میان روحانی و عالم بسیار واضح است (در حالیکه دو کلمه ـ عالم و روحانی ـ در زبان فارسی ایران عین مفهوم را ارائه مینماید) و به صورت بسیار نادر شخص میتواند دریك وقت هردو شده بتواند. در شمال هیچ پیری وجود ندارد که عالم نباشد. اکثر کوچی هائیکه به پیری نسبت دارند از جمله پیروان مربوطیت میباشند و صرف در آن عده از کوچیها دیده میشود که به ساختار قبیله‌ای پابندی قوی نشان دهد. درین جا میتوان از جوانان کاکه کابل و پای لچ های کندهار نام برد. با آنکه با تصوف تعلق

ندارند لیکن از ان متاثر شده اند. این جوانان از خود سلسله مراتب دارند و امتحان های سخت را پشت سر میگذرانند.

پیر از سرزمین ایماق عبور میکند :

تمام کوششها برای تعریف کردن دو فرقه قوی بایست اختیاری باشد و تفاوت اشکاری باید میان ان دو به شکلی صورت گیرد که در ضمن دانسته شود که هرکدام از فرقه ها در قطب های مقابل قرار داشته و در میان ان تقدم و تاخیر زیاد دیده میشود. طور خام علاقه ایماق که در ولایت غور موقعیت دارد در آن تعالیم صوفیانه رواج داشته و جهات مختلفه هردو فرقه را با هم ترکیب نموده است. پیر و عالم هر دو مخالف طبقه روحانی نیستند چون هر دو به آن عضویت دارند. مگر اعضای آنها از میان برخی از گروپهای کوچك داخل قبایل به ظهور میرسند. پیر (آخرین آن بهاءالدین جان که توسط تره کی به قتل رسید) نمایندگان (خلیفه های) خود را به سرتاسر ایماق برای موعظه و جمع آوری هدایای پیروان میفرستادند و در پرچمن فراه سکونت داشته و به فرقه نقشبندیه تعلق داشتند. عضویت به این تحریك جمعی بوده لیکن قوم سید مربوط به خواجه هوتمین (فاریاب) بوده و به طور جمعی به طریقت تعلق دارند. بدون اینکه کدام مخالفتی با اسلام سنتی داشته باشند برخی ازین گروپها به احزاب اسلامی وقتی که نیروهای مقاومت به ظهور رسیدند پیوستند. طوریکه معلوم میشود پدیده پیرهای سیار در تمام ناحیه هندوکش عمالی

معمول است.

طریقه های صوفیه

قادریه :

مقبره موسس فرقه قادریه عبدالقادر گیلانی (قرن هفتم هجری) در بغداد واقع است. اخلاف او با ترکان عثمانی علایق نزدیك داشتند و از همین سبب به آنها نقیب الاشرف لقب داده شده بود ازین لحاظ از کشور های مختلف مخلصین به دیدار آنها به بغداد میرفتند. در قرن هفدهم این فرقه در هند تاسیس یافت و از آنجا به مناطق پشتون نشین غلجی خاصتاً سلیمانخیل و خوگیانی انتشار یافت. این فرقه شعب زیاد داشت که هر یك را یکی از اخلاف موسس رهبری مینمود. حضرت نقیب صاحب پدر (پیر گیلانی) در سالهای بیست (۱۹۲۰) عراق را ترك گفته و در چارباغ ننگرهار سکونت اختیار نمود از فرقه قادریه مستقیماً وارثی نماند. پس از وفاتش در سال ۱۹۴۷ پسرش سید احمد گیلانی که به افندیجان معروف است جانشین او گردید به زودی خانواده او با خاندان سلطنتی علایق دوستی برقرار نمود (او با فردی از محمد زایی ها در سال ۱۹۵۲ ازدواج کرد) وجوهی را که از طریق هدایای مخلصین درمقابل کارهای دنیوی حاصل میکرد بازرگانی مینمود ..... در حالیکه پیر برخی از امتیازات را نسبت به سمبول های خارجی مذهب (اجازه داد تا آب دست او برای

معنی دار و تشخص فرهنگی را مطالعه میکنیم . به شیوه ایکه روابط با جهان تقدیس را ثابت نگاه میکند از شرعیاتی که رسمی است فرق دارد. گرچه در افغانستان به مشکل میتوان بین اسلام رسمی که با یک اسلام غیر سنت گرا در تضاد باشد ، تفاوتی را مشاهده کرد.

با مردمی بودن منظور ازین نیست که دین از مردم منشاء گرفته است و با علما و روشنفکران اسلامی مخالفت دارد بلکه منظور از آن اینست که از نظرعموم که در میان تمام اقشار موجود است به وجود آمده و اساس و یا زیر بنای قوانین و طرز فکر اسلامی را تشکیل میدهد.

اسلام در روستا :

مسجد مرکز قریه است برعلاوه یگانه جای گردهمایی مردم محسوب میگردد با آنکه در یک ده بزرگ ، چایخانه ها و مهمانخانه خان (حجره) نیز موجود میباشد. البته مسجد برای ادای فرایض دینی ، نماز های جمع - چون نماز جمع از نماز های انفرادی ثواب بیشتری دارد - چون نماز جمعه که درین روز ادا میشود به کار می رود . بر علاوه مسجد جائیست که در آن مردان مسایل مختلفه و از جمله اخبار یومیه را تبادله میکنند. و در همین جا است که راه های حل منازعات را جستجو مینمایند. همچنان مسافرین که طی طریق می کنند نیز در صورتیکه شخص متمول در قریه موجود نباشد ، در مسجد جای داده میشوند.

مذهب مکان و زمان را تشکیل میدهد. فضای یک قریه را مسجد

مریدان توزیع گردد) اعطا کرد. او اجازه داد تا فرقه بیشتر غیر مذهبی گردد و به یک عده که از وابستگان مبدل گردید. اما هنوز وقار و حیثیت خاندان گیلانی در میان غلجی ها (خاصتاً کوچی ها) و وردکی ها به همان مقام عالی گذشته محفوظ است. خاندان گیلانی یکی از نمونه های کامل صوفیه مربوطیت میباشد. مگر قادری شمال و غرب که از غلجی ها فاصله دارند به خاندان فعلی گیلانی تعلق ندارند آنها بیشتر به حیات مذهبی منهمک گردیده اند و به سلسله عبدالرحمن بن عوف (رض) که مرکز شان در مدینه است ارتباط دارند.

نقشبندیه :

سلسله نقشبندیه در بخارا از طرف بهاءالدین نقشبند (۱۳۱۸ تا ۱۳۸۹ میلادی) تاسیس گردید. اکثریت اعضای این نظام در افغانستان موجود بوده و به شعب مختلف تقسیم میگردند. شاخه های غربی و شمالی به موطن اصلی طریقه یعنی آسیای میانه تعلق دارند. شاخه خواجه احرار نیز به این سلسله تعلق دارند. شعب در هرات و قندهار مستقیماً به فامیل مجددی ارتباط دارد که خود از اخلاف معلم گذشته مشهور شیخ احمد سرهندی میباشند. این فامیل که در ختم قرن نوزده از هند به کابل آمده و درین جا خود را مستقر ساختند. شاخه ای از این خاندان به هرات رفتند و در آنجا سکونت اختیار کردند لیکن این شاخه از نفوذیکه مجددی های کابل داشتند برخوردار نبودند. در مرکز مجددی ها مدرسه و خانقاهی را در شوربازار کابل تاسیس کردند از

همین جا است که عنوان حضرت شوربازار به آنها داده شد. نقشبندی کابل خانواده مجددی از سنت‌گرائی پیروی کردند در حالیکه در مناطق غلجی نشین تصوف مرتبط پذیرفته شد. نقشبندی های غرب و همسال سنت‌گرا بوده و از خاندان مجددی پیروی نمیکنند. ما میتوانیم چنین تفرقه را در میان مقاومت مشاهده کنیم.

برخلاف گیلانی ، مجددی ها نقش مهم سیاسی را به عهده داشتند. در ابتداء آنها از مذکوره پان اسلامیزم امان الله خان طرفداری نمودند لیکن بعداء اصلاحات او را نه پسندیدند. ضدیت با امپریالیزم و عصری گری از طرف سه پسر حضرت شوربازار به پیش برده میشد. آنها در عقب شورش خوست در ۱۹۲٤ قرار داشتند طوریکه یکی از مریدان به نام عبدالغنی یا ملای لنگ سلیمانخیل را به شورش تحریک کرد. در سال ۱۹۲۸ بعد از گرفتاری حضرت ، برادرش فضل عمر که به نام شهرآقا معروف است قوم غلجایی را به نفع نادرخان شورانید و از آن بیشتر بچه سقاو را حمایت مینمودند.

در آغاز اتحاد میان خاندان سلطنتی جدید مصاحبان (نادرشاه ، برادرانش و پسرش ظاهرشاه) و فامیل مجددی برقرار بود ، چنانچه فضل عمر وزیر عدلیه بود و برادر سومش محمد صادق به حیث سفیر در قاهره اجرای وظیفه مینمود. در سال ۱۹۳٦ شاه قلمرو قلعه جواد را به آنها اعطا کرد. از طریق خاندان عثمان آنها رشته قرابت با خاندان سلطنتی برقرار کردند. روابط وقتی به تیرهگی گرائید که داود در سال ۱۹۵۳ به مقام وزارت ارتقا کرد. اعضای فامیل مجددی

به مصر پناهنده شدند و در آنجا آنها با اخوان المسلمین علایق نزدیک برقرار کردند درین میان صبغت الله مجددی ، رهبر فعلی جهاد و هارون مجددی بودند که بعداً توسط ناصر گرفتار گردیدند. صبغت الله دوباره به کابل عودت کرد تا به تدریس ادامه بدهد . او به گروه مخالفین مسلمان پیوست که بعداً زندانی و بالاخره در سال ۱۹۵۹ به دنمارک تبعید گردید پس از مرگ فضل عمر در ۱۹۵۶ محمد ابراهیم (شیرپاشاه) در مقام پیر قرار داشت. چون او با سایر اعضای مردان فامیل از طرف تره کی در ۱۹۷۹ به شهادت رسید ، صبغت الله مجددی که خود پیر نبود به این مقام رسید.

به این ترتیب نفوذ متناقض در داخل خاندان مجددی در جریان است . از یک طرف آنها به خاندان سلطنتی پیوستگی دارند ولی درعین حال به غربی شدن کشور و رسم و رواج و سیستم قانون گذاری غربی اعتراض دارند. آنها ثروتمند اند لیکن اشکال سرمایه داری را نمی پسندند. آنها وظایف رسمی را نمی پذیرند لیکن از مخالفین سیاسی محسوب میشوند. آنها محافظه کار اند لیکن در عین حال به گروپ مسلمانان سنت گرا تعلق دارند.

با وجود این همه خاندان مجددی از جمله نقشبندیه نمونه وی محسوب شده نمیتوانند. هرات ، پرچمن و کرخ مراکز مهم نقشبندیه به حساب میرود. درین منطقه شبکه طریقه نقشبندی از طریق مدرسه و عالم تبارز میکند بنابران حضرت کرخ که از هرات تا میمنه نفوذ دارد به شرافت الدین ملقب بوده و شیخ الاسلام میباشد ازین لحاظ او یک عالم

است. حوزه صلاحیت او وسیع بوده و مریدان او از وی کاملاً اطاعت میکنند. طور مثال او در ۱۹۵۶ فتوایی را صادر کرد تا هرات را در مقابل شیعه های ایران دفاع نماید.

چشتیه :

این فرقه توسط مودودی چشتی (۱۱۴۲ - ۱۲۳۶ میلادی) در هند پایه گذاری شد. در افغانستان این فرقه به صورت یک اقلیت در وادی هریرود در چشت شریف سکونت دارند. در حال حاضر چشتیه دارای دو پیر میباشد. علمای منطقه چشتی هستند. مردم روستایی به آنها به دیده قومی از سادات نگاه میکند که اکثریت مردم چشت شریف متعلق به آن میباشند. تا سال ۱۹۸۱ این فرقه که نمونه و مثال طریقت شریعتی میباشند در حدود ۲۰ مدرسه را سرپرستی میکردند که هر یک مجهز به یک کتابخانه بودند. درینجا تشخیص پیر از عالم و مرید از طالب به کلی معلوم دار است. این فرقه تمام معارف و ضروریات مدارس به شمول مخارج استادان و شاگردان را به عهده گرفته و از جهان معاصر به دور زندگی دارند.

در شمال تمام فرقه ها سنت گرایان میباشند ازین لحاظ به نقشبندی تعلق دارند. لیکن در عین حال پیروان سایر فرقه های قادری ه چشتی سهر وردی و غوثی نیز درین سمت زندگی دارند. این مردمان به صورت پراگنده زندگی دارند. در جنوب فرقه‌های قادری و نقشبندی به مربوطیت پابند بوده و از خانواده‌های گیلانی و مجددی

تبعیت دارند. نقشبندی کابل که اکثراً سنت گرایان اند از مجددی ها پیروی میکنند. در میان اهل تشیع صوفیزم وجود ندارد. اختلاف میان فرقه های مختلفه صوفیزم مربوط به اختلافات قبیلوی وغیر قبیلوی میباشد. وقتی در مورد نهروهای مقاومت صحبت میشود ما بار دگر در مورد این شبکه ها سخن خواهیم زد.

علما

مثل سایر کشور های سنی در افغانستان نیز طبقه روحانیون تنظیم یافته وجود ندارد و نه در آنها سلسله مراتب وجود دارد. میان ملاهای قریه و علمای تعلیم یافته تفاوت بچشم میخورد منظور از علمای بزرگ، بزرگ بودن از لحاظ سطح دانش بوده و منظور موقف بلند سیاسی آنها نمیباشد. طبقه روحانیون که از میان اسلام قرون وسطی تبارز کرده اند به سختی در برابر تغییرات مقاومت کرده اند با آنهم اهمیت این طبقه با غرب گرایی کاهش یافته است.

مدرسه :

در افغانستان به شخص عالم مذهبی مولوی خطاب میشود. بعد از فراغت از مکتب محلی، طالب چندین سال خویش را تحت نظر یک مولوی محلی کسب تعلیمات دینی مینمایند. ایشان مسجد را به عالی ترین مرجع مکتب مذهبی (مدرسه) مبدل کرده و اهمیت و اعتبار مدرسه مربوط به اعتبار شخصی است که آنرا اداره میکند. مطالعات به

فواصل معین و مضامین سلسله وار تعقیب میشود. وقتی شخص از یکی از این مدرسه به موفقیت فارغ گردید و شهادتنامه به دست آورد او خود می تواند از خود مدرسه جداگانه باز نماید و یا به جاهای دوردست جهت تعلیم عالیتر رهسپار گردد. در افغانستان با وجود مساعی امیران در گذشته مدرسه ایکه بتواند تعلیمات دست اول و عالی را فراهم سازد وجود نداشته است. علمای مشهور اکثرا" برای گرفتن تعالیم دینی رهسپار هندوستان شده و خاصتا" به مدرسه دیوبند مراجعت میکردند. بعد از تقسیم هند و پاکستان در ۱۹۴۷ پشاور به حیث مرکز چنین تعلیمات عالی از اهمیت ویژه ای برخوردار گردید. تا سال ۱۹۱۷ - علمای سمت شمال ترجیح میدادند که به بخارا رفته و در آنجا در مدرسه دیوان بیگی درس فرا گیرند.

موازی با چنین شبکه ای از مدارس خصوصی، حکومت نیز سعی کرد تا شبکه ای از چنین مدارس را به وجود آورد تا نفوذ خود را در تعلیمات دینی حفظ نماید. در سال ۱۹۵۱ فاکولته شرعیات به معاونت پوهنتون الازهر قاهره تاسیس گردید و برعلاوه در شهرهای بزرگ مدارس عمده ای بنیان گذاری شد. این شبکه با سیستم تعلیمی غیر مذهبی تلفیق داده شد. فاکولته شرعیات در چوکات پوهنتون کابل فعالیت مینماید و مدارس مانند سایر مکاتب ثانوی بوده انتخاب شاگردان و نصاب تعلیمی آن همه به استثنای مضامین دینی به همان ترتیب میباشند. تفاوت میان عالم مدارس خصوصی و حکومتی آشکار است. علمای اولی هنوز در میان علمای مذهبی

در جامعه افغانی در اکثریت و بیشتر عنعنه پسند میباشند. برخلاف علما از طبقه دوم بیشتر متجدد بوده و به روشنفکران نزدیک اند. تفاوت میان این دو طبقه تقسیمات بین مذهبی و غیر مذهبی نیست دولت در صدد است تا تعلیمات مذهبی را در انحصار خویش داشته باشد و همیشه کوشیده است ساحه فعالیت علمای را که در خارج از کشور تعلیمات دیده اند محدود سازد. برعکس شبکه مدارس خصوصی نیز مضامین غیر مذهبی به شمول ادبیات کلاسیک و طب یونانی را در پروگرام درسی خویش دارند. مدارس خصوصی در سرتاسر کشور موجود بوده لیکن شبکه مدارس حکومتی تنها در شهرها استقرار یافته اند.

علما بیشتر دانشمندان بوده و به گروه روشنفکران تعلق نه دارند. آنها از نصاب تعلیمی قدیمی که در تمام کشور های اسلامی شایع است استفاده میکنند. عربی کلاسیک، کلام، تفسیر، حدیث و فقه در پروگرام درسی آنها شامل میباشد. علما خود را به امت مسلمین متعلق میدانند بدون وابستگی به ملت خاص. این واقعیت است که هر آنچه تعلیم داده میشود بخش از کلتور یا فرهنگ است که بدون تغییر به صورت مکرر صورت میگیرد اما این تعلیم به هیچ وجه محدودیت فکری را تائید نکرده و در اثر کمبود وسایل و امکانات نمیتوانند با آنچه علوم غیر مذهبی در جهان معاصر رقابت نماید. طوریکه در تمام جهان اسلام وضع چنین است سایر طبقات نخبه توانسته اند اقتدار را از دست علما بربایند.

انحطاط نفوذ علما در قرن بیست :

با آنکه در ختم قرن گذشته تذکاری از علمای شده است که به ارستوکراسی قبایلی تعلق داشته انده لیکن از آن به بعد کدام شخصیت مهم دیگر تذکری داده نشده است. اکثریت علما از مناطق غیر قبایلی در کشور تبارز کرده اند و به اندازه دری زبانان پشتو زبانان در میان ایشان موجود بوده است. در سطح اقتصاد ملی ساختن قسمی ملکیت وقفی از طرف امیر عبدالرحمن خان در ختم قرن نوزده علما را از خود ارادیت اقتصادی محروم ساخت. برخلاف علمای ایرانی که در جوار این کشور قرار دارند علمای افغانی زمین های زراعتی وسیعی را در اختیار ندارند. در شهر ها ملاها از تنخواهی که مردم و حکومت می پردازند امرار معاش مینمایند. در دهات ملا ها از هدایا و بخشش های مردم و پرداخت های جنسی ، ذکات و عمر زندگی خود را تامین مینمایند. خاندان مولوی ها به نسبت ملا های عادی از زندگی بهتری برخوردار میباشند.

غیر مذهبی شدن روبه تزاید سیستم قانون گذاری و بوجود آمدن موساتی که صلاحیت تطبیق حقوقی را دارا بودند و بیشتر فارغان فاکولته حقوق در ترکیب چنین موسسات وجود دارند علما را از صلاحیت های مستقل حقوقی محروم ساخت. برعلاوه عبکه مکاتب از تحت اختیار علما خارج گردید. در مواردیکه مدارس اسلامی توانستند در اختیار شان باقی بماند این مدارس مجبور شدند با مکاتب ابتدایی حکومتی رقابت نمایند. در مکاتب ابتدایی نیز تعلیمات دینی

تدریس میگردید و مدرسین هم از فارغان مکاتب بودند. متعلمین بیشتر ترجیح میدادند تا خود را در مکاتب و مدارس حکومتی شامل نمایند چون درین صورت شهادتنامه‌ای به آنها داده میشد که تضمین کار و معیشت آنها در آن نهفته بود. شهادتنامه‌ایکه مدارس خصوصی تهیه میکردند از طرف حکومت پذیرفته نمیشد.

تقلیل نفوذ علما نسبت به سایر کشور ها در افغانستان درین اواخر به وقوع پیوست. تا ختم سالهای ۵۰ خاندان شاهی بدون حمایت آنها کاری را از پیش برده نمیتوانست این علما با همکاری قبایل بود که زمینه سقوط شاه امان الله را در ۱۹۲۹ - فراهم کردند. رضایت قبایل و سهم گرفتن علما در مراسم تاج پوشی بود که قانونیت سلطان را تعین میکرد. در سال ۱۹۳۲ نادرشاه علمای جدید را در ترکیب جماعت علما شامل ساخت اما تصویب پروگرام عصری سازی کشور توسط داود خان در ۱۹۵۳ این جماعت را از صلاحیت هایش محروم گردانید. اینجا بود که فاصله میان علما وحکومت روبه زیادت رفت اما در عین حال طبقات نخبه قبایلی مقام خویش را در نزد حکومت حفظ کردند. ائتلاف علما و قبایل که در سال ۱۹۲۸ به وجود آمده بود عمر کوتاه داشت. به هر صورت علما کرسی اختیار را از دست دادند.

همچنان نفوذ علما وقتی بیشتر کاهش یافت که آنها در دستگاه حکومت استخدام شدند و حکومت افراد کافی نداشت که جای آنها را پر نماید. قاضی عنعنوی به قاضی دولتی مبدل گردید. ملاها حالا

در شهر های بزرگ تنخواه خوار دولت بودند. به وجود آوردن جمعیت علما، صرفاً یک حرکت نمایشی بود و وظیفه آن ها صرفاً ابراز رای در مورد اسلامی یا مطابق به شریعت بودن قوانین جدید بود. دولت شاهی کوشید تا خاندان های مشهور مذهبی و روحانی را به وابستگان خویش مبدل نماید. این کار به ذریعه قرابت های خویشی، دادن مقام ها و سفارت ها و اهدای زمین عملی گردید. ولی وقتی دولت متوجه شد که این پالیسی موفقیت آمیز نیست در سالهای ۵۰ خاندان مجددی را توقیف کرد و در سال ۱۹۷۰ جنبش اسلامی مولوی ها را در مسجد پل خشتی کابل سرکوب نمود.

در نهایت امر جبکه علما از مرکز مشخصی برخوردار نبود خاندان مجددی که شورش سال ۱۹۲۸ را رهبری مینمود نفوذ خویش را از دست داد. جای مشخصی وجود نداشت تا طبقه علمای مذهبی در انجا اجتماع نمایند. فاکولته شرعیات تحت اداره بنیادگرایان قرار داشت و ملا های عنعنه پسند نسبت به ایشان شک و تردید داشتند. گرچه در انتخابات سال ۱۹۶۵ (۲۵) مولوی به حیث وکیل انتخاب شدند لیکن آنها فاقد یک سازمان منظم بوده و نمیتوانستند فعالی را بسالای دولت وارد نمایند. در عین زمان نوعی از تحرک و شعور سیاسی در میان علمای شهرنشین از اثر مواجه شدن با حمایت روز افزون به احزاب مارکسیستی دهه دموکراسی ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ به وقوع پیوست. در سامبر ۱۹۶۶ واقعه قابل تذکر تصادم بین مولوی محمد نبی محمدی و ببرک کارمل بود. در اپریل ۱۹۷۰ به تعقیب نشر یک شعر

تمثیل میکنند و برعلاوه در فضای وسیع تر مسئله امت مسلمین موجود است که در برابر سایر مذاهب و نا مسلمانان یك گروپ بزرگ محسوب میشود. ادای نماز های پنجگانه در روز و تناول غذا های روزمره در میان اوقات نماز ، سال یك مرتبه آمدن ماه رمضان و جشن های اعیاد و بالاخره گفتن زبان با خطاب نمودن خداوند (ج) به اسماالله و توکل به خدا در امور همه مسایلی اند که سایر مردمان توانایی فهم آنرا ندارند. یك ملا بیشتر به قریه و اهالی آن تعلق دارد تا با طبقه خاص روحانیون. او به هیچ یك از سازمانهای رسمی تعلق ندارد و نه کدام حلقه ای او را با طبقات روحانیون وصل میکند. او از طرف روحانیون به این منصب تعین نمیگردد و نه عایدات او به این طبقه مربوط میباشد. هرگاه ضرورت به گرفتن ملای دیگری بیفتد اهالی قریه تصمیم جمعی اتخاذ میکنند. ایشان شخص را نظر به فهم و دانایی و همچنان تقوای آن استخدام میکنند. اغلباً اتفاق می افتد که ملا از خانواده های روحانی که همیشه ملا میپرورند تعین شود. این کار باالخصوص در میان مناطق عشایری که در آنجا ملا منحیث یك طبقه اجتماعی قبول گردیده معمول میباشد.

ملا شخص فقیری است که با امامت مردم یك اندازه معاشی را که به دست می آورد ضمیمه محصول زمین خود میکند. کار امامت او به صورت وقفه ای در روز اجرا میگردد. در افغانستان امروز وقف به صورت زمین زراعت طوریکه درگذشته بود در ملکیت مسجد قرار ندارد. یگانه جای وقفی همان مسجد و تعمیرات الحاقیه آن می

بارق شفیعی در جریده پرچم که به مناسبت بزرگداشت ولادت لینن سروده شده بود (درود به لینن) چون درود صرفاً منحصر به حضرت پیغمبر(ص) بود ، مظاهره ای از طرف تعدادی از مولوی ها در جوار مسجد پل خشتی سازمان داده شد. این اولین موردی بود که مولوی های مبارز در آن با هم اجتماع کردند. این مظاهره به سختی سرکوب گردید درین زمان به اثر تشویق و ترغیب خاندان مجددی ، دو جنبش اسلامی به نام های حرکت علمای محمدی و خدام الفرقان ، اولی تحت رهبری صبغت الله و دومی تحت رهبری پیر کاکای ولی اساس گذاری شد. با وجود آن هم وقتی کودتای کمونیستها در افغانستان به پیروزی رسید شبکه علما فاقد تشکیلات سیاسی بود .

در روستاها حیثیت علما همچنان بالا است :

بدین ترتیب نفوذ علما صرف در همین اواخر روبه کاهش رفت مگر هنوز این کاهش در همه جا یکسان نیست. در شهرهای کوچک و دهات که در آنجا موسسات دولتی اثرات قسمی داشته است هنوز علما از قدرت کافی برخوردارند خاصتاً در مناطق غیر قبایلی. آنها مراودات سیاسی را به خانان واگذار کرده اند ، حقیقتی که به جامعه شناسان اهمیت علما را فهمانیده است. مدارس خصوصی هنوز درین علاقه وجود دارد. درین جا شبکه مکاتب حکومتی به صورت پراگنده وجود دارد. به این ترتیب علما دوباره به همان روستاهایی که از ابتداء در آنجا بودند برگشت کردند. ممکن این درست خواهد بود که

بگوئیم احیای مجدد اسلام در روستاها صورت گرفت. این کار با مراجعت مولوی‌ها به دهات به وقوع پیوست. مولوی‌ها استخدام مطلوب را در شهرها نیافتند و حکومت کوشید به عوض آنها از طبقات تعلیمیافته رسمی در دستگاه دولت استفاده کند. به هر صورت مولوی‌ها به جهان روستا قرابت بیشتر دارد و دلایل متعددی وجود دارد که چرا حیثیت علما هنوز پابرجا است.

طوری که در گفته یادآوری گردید عالم اصول همگانی بودن را در کشوری متجسم میسازد که بسیار متفرق و متشتت است. اصول همگانی بودن هم ریشه مذهبی و هم فرهنگی دارد. در مناطق غیر قبایلی عالم یگانه مرجع قانونیت است. در افغانستان چون تا هنوز پدیده ملت کشوری از لحاظ این که در آن ملیت پشتون حاکمیت دارد ریشه کافی ندوانیده است. علما بر علاوه اصول قانونیت تاریخی را متجسم میسازند. این علما بودند که در طول تاریخ علم جهاد را علیه استعمار بلند کرده اند و در صف اول محاربه قرار داشته اند. حتی اگر امکان رفته است آنها علیه امیرانی چون امیرعبدالرحمن قد علم کرده اند تا اندازه ایکه امیر امر کرده است آنها از وعظ در مورد جهاد خودداری کنند.

با محروم شدن از مال وقف علما از کسانیکه صاحب مال و منال گردیده و در زمره سرمایه داران قرار گرفتند بسیار فاصله دارند. سرمایه داران از نگاه اجتماعی به طبقه‌ای تعلق دارند که بیشتر اماده پذیرفتن مفکوره های غیر مذهبی بوده اند. علاوتاً جهات منفی

پیشرفت (محرومیت ها ، برهم خوردن ساختمان اجتماعی و زیاد شدن بوروکراسی) دلایلی اند که ضرورت به موعظه های اسلامی و عدالت اجتماعی را بیشتر هویدا میسازد. این مواعظ به هیچ وجه انقلابی نبوده بلکه به اساس معیار های اخلاقی برابر بوده و بنه همه مورد قبول میباشد. در مقابله با نفوذ دولت و مارکسیزم در حیات اجتماعی که با فشار اردو و سلك تدریس عملی گردید ، موعظه عالم موضوع آشنا ، ثابت ، عدل همگانی را دربرداشته و تضمینی برای نجات فردی محسوب میشود.

طرز دید سیاسی علما :

چرا علما قادر نبوده اند که با انتخاب یك طرز دید سیاسی جنبش سیاسی شناخته شده را به وجود آورند. دلتنگی برای گذشته که صرفا در مخیله آنها موجود است ، گوشه گیری از مسایل و عزلت گزینی و نا آشنایی با جهان معاصر همه باعث آن گردید تا علما قادر به آن نباشند تا بروگرام سیاسی مرتبط پیشکش نمایند.

عالم در مقام فعلی خویش در پی قدرت سیاسی برای خویش نمیباشد درینجا ما این موضوع را مورد آزمایش قرار میدهیم که اسلام جدایی بین معنی و زندگی دنیوی قایل نیست. اسلام همیشه این موضوع را قبول داشته است که سلطانی موجود بوده که دارای قدرت است که می تواند دستگاه دولتی را رهبری نماید و دارای سیستم عدلی و قانونی میباشد. سلطان در عین حالیکه برای جلب متابعت افراد میکوشد

او باید برای دفاع از ارزش های اسلامی بذل مساعی کند و درین کار رضایت علما را فراهم نماید. سلطان در اسلام مکلف است تا شریعت را انفاذ کند و مطابق به تعالیم اسلام رفتار نماید. اینکه سلطان باید مطابق به ارزش های اسلامی عمل کند. بدین معنی است که او از حلقه دین در خارج قرار دارد. این موضوع است که بنیادگرایان آنرا نمیپذیرند. وظیفه دانشمندان و علما اینست تا متیقن باشند که سیاست های شهزادگان و روسا مطابق به دستورات شریعت میباشد. برای این هدف آنها منحیث مشاورین شهزاده عمل میکنند و اگر ضرورت افتد فتوا صادر مینماید. نظم عامه که یکی از نیازمندیهای زندگی اجتماعی است و به نام مصلحت اجتماعی دانسته میشود. درین فضا سیاست باید طوری عمل گردد تا زمینه تلقینات مذهبی را فراهم سازد. گاهی نیازمندی به این احساس میگردد تا عالم برخی از سازش ها را با قدرت حاکمه درنظر بگیرد تا آنها مجبور نشوند برای تمیل برخی از مسایل مورد نظر شان از مخالفت و یا شورش در برابر قدرت حاکمه کار بگیرند.

منظور از سیاست بازگشت به عصر خلفای راشدین که آنها در عین حال رهبر مذهبی بودند رهبر نظامی نیز بودند نمیباشد. سیاست علما به قرون وسطی باز میگردد که در آن وقت آنها منحیث یک بنگاه عرض اندام کرده بودند و به تعقیب آن قدرت های غیر مذهبی نیز خود را تاسیس کرده بودند.

وقتی سلطان در مرکز یک اجتماع منظم قرار گیرد و خود را از

قانونیت عنعنوی (تعلق به پیامبر یا تاج گذاری شده از طرف علما) مستغنی بداند درین صورت او به وزنه توازن کننده ضرورت دارد تا نوعی از قانونیت را برای خود دست آویز سازد. به هر اندازه که سلطان ضعیف و کم ارزش باشد به همان اندازه علما از قانونیت بیشتر برخوردارند. به استثنای علمای شیعه ، بقیه علما جاه طلبی لازمه را برای ایجاد یك حکومت یتوکراتیك ندارند.

در افغانستان علما هیچگاهی در مقابل قدرت امیر به مخالفت برنخواسته اند و ندرتا در انتخاب آن سهم گرفته اند (به استثنای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۹) بلکه این کار را برای قبایل واگذاری کرده اند چیزی که مورد دلچسپی عالم قرار دارد نظام اجتماعیست نه دولت . دولت باید شریعت را در جامعه انفاذ کند و از ملت مسلمه دفاع کند. از این سبب عالم در اصل یك بنیادگرا است او میخواهد به اصول اولی برگشت صورت گیرد . او رول سیاسی ندارد او اجازه میدهد که نحوه حکومت داری تفاوت داشته باشد. مخالفت با دولت بعد از سالهای پنجاه میلادی از جانب علما برای کسب قدرت نبوده بلکه ناشی ازین بود که دولت توصل به اسلام را گذاشته و به سایر اصول روی آورد و به قانونیت از جانب علما وقعی نگذاشت. حتی درین صورت نیز عمل علما به خاطر پاسخ گویی به پیش آمدها بوده نه برای رهبری وقایع ازین سبب موقف آنها ضرورتا نفی بود . برای دریافت مفهوم دولت در نظام اسلامی شخص باید نزد مسلمانان بنیادگرا (اسلامیستها) مراجعت نماید.

شیعه

شیعه افغانستان متعلق به جمعیت شیعیان جعفری میباشند به این معنی که آنها مثل سایر اکثریت شیعیان جهان اسلام معتقد به شناخت ۱۲ امام اند ، که از حضرت علی (رض) آغاز میشود.

حضرت علی داماد حضرت پیغمبر (ص) و چهارمین خلیفه مسلمین بود. نفوس شیعیان ۱۵ درصد کل جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند. شیعیان تقریباً تمام هزاره های قسمت مرکزی افغانستان و اقلیت های شهرنشین کابل و غزنی افغانستان را تربر میگیرند. و برعلاوه آنهائیکه درگذشته به کویته و ساحات شرقی ایران مهاجرت کردند شامل این فرقه اند. دومین گروپ شیعه را قزلباش تشکیل میدهد که از بقایای لشکریان و افسران نادرشاه افشار از ایران اند که در قرن هجدهم به افغانستان حمله کردند. این گروپ عمدتاً در کابل سکونت داشته و با وجود تعداد اندك چون تعلیم یافتگان اند در حیات روشنفکران شهرنشین نقش عمده ای را بازی کرده اند. گروپ سومی شیعه در ولایت نیمروز در باتلاقهای سیستان و در سطوح خاشرود زندگی دارند. این مردمان به نام فارسیاد شده و از ایرانیان آن طرف سرحد به مشکل تفریق شده میتوانند چون لسان شان هم فارسی است.

در عین حال یك گروپ دیگر شیعه در هرات وجود دارد که بازماندگان زمان ارباب رعیتی اند که هرات در آن زمان یکی از

قلمروهای شاه ایران تلقی میگردید. بالاخره گروپ های کوچك شیعه چون خلیلی در کندهار ، لوگر و در شمال به پشتو صحبت مینمایند . گروپ اقلیت اسماعیلی که شیعیان آنها را بدعت آمیز میدانند و شاخه ای از هزارگان کیان در حوالی دوشی میباشد. رهبر این گروپ و سایر گروپهای کوچك لسانی پامیر (تاجك های کوه نشین مانند منجانی ، شغنی ، اشکاشمی ، روشانی و واخی) سید کیان میباشد. به صورت عموم اسماعیلی ها مردمان فقیر و بی تعصب بوده و همیشه مورد سوءظن سایرین قرار دارند. اقلیت شیعه همیشه خارج از دایره قدرت قرار داشته ، به نظر تحقیر دیده شده و تا ۱۹۶۳ در هیچ نوع قانون درنظر گرفته نمیشد. مراسم مذهبی شیعیان (دست باز و برگزاری محرم یا روز دهم عاشورا) ها بوده و فقه جعفری درنظر گرفته نمیشد . برای شیعیان از امکان بعید بود تا در اردو و در سیاست شامل شوند. شیعیانیکه در شهرها زندگی داشتند با سعی و کوشش خویش کاروبار خوبی برای خود دست و پا کرده و از نهضت تعلیم و تربیه در سالهای ۵۰ میلادی دست آوردهای زیادی داشتند. متعلمین شیعه برخوردار از شعور سیاسی ، در جنبش مارکسیستی شامل گردیدند. طبقه تعلیم یافته از شیعیان از موقف خود منحیث یك اقلیت باخبر بوده و در فعالیتهای سیاسی سهم داشتند اما روستائیان هزاره از تحولات جهان معاصر به دور نگهداشته شده اند.

طبقه روحانیون و نفوذ ایران :

در میان شیعیان افغان تمایل زیاد وجود دارد تا از ایران منحیث یک مودل پیروی کنند بدون آنکه نوعیت رژیم برسر اقتدار را در آن درنظر بگیرند. در میان رستورانتهای هزاره جات که ده سال قبل تصویر شاه اسبق ایران در آنها یافت میشد به عوض آن تصاویر خمینی در آن دیده میشود. طبقه تحصیلکرده شیعه در وقت صحبت سعی مینماید تا از لهجه ایرانی کار گیرد. استعمال کلمه "آغا" و تخلص های شکل ایرانی (توکلی و بشارتی) تقلیدی از ایران محسوب میگردد، تعداد زیاد جوانان شیعه افغانی در ایران مصروف کار و زندگی اند.

مگر نفوذ ایران در میان روحانیون عنعنوی چندان زیاد محسوس نمیشود، و نه سلسله مراتبی که در میان روحانیون ایران دیده می شود، دراینجا موجود است. به مشکل تفاوت بین ملای سنی و شیعه در یک قریه به مشاهده میرسد. از طرف دیگر شیعه تحصیل یافته یا شیخ ها کسانی اند که در قم یا نجف (عراق) لیکن توسط معلمین ایرانی تعلیم میبینند. این شیخ ها بعد از گرفتن شهادتنامه از یک مجتهد ایرانی دوباره عودت میکنند. ازین سبب علایق شخصی میان یک روحانی ایرانی و افغانی شیعه در سطح بالا خیلی نزدیک میباشد. با وجود آنهم تا هنوز به هیچ یک از روحانیون افغانی هنوز عنوان آیت الله داده نشده است. اگرچه تعدادی از روحانیون خود شان این عنوان را به خود اختصاص داده اند. به هر صورت اثرات انقلاب

اسلامی ایران بالای جوانان شیعه افغانی از ۱۹۷۸ به اینطرف خیلی بارز بوده خاصتا در میان کسانیکه در ایران مصروف کار بودند و یا مربوط به طبقه روحانیون میباشند. آنها شیوه روحانیون ایرانی را تقلید نموده و از شعارهای مذهبی ـ سیاسی انقلاب ایران پیروی مینمایند. روابط میان روحانیون عنعنوی و جوانانی که از ایران بازگشت مینمایند خیلی تیره میباشد.

برای هزاره ها قومیت، ملیت و مذهب همگی عین مفهوم دارد و هر یک ازین سه اصطلاح یکی به عوض دیگر استعمال شده میتواند. گرچه قوم در هزاره جات به نژاد اطلاق میشود و مفهوم خانواده توسعه یافته را نمیرساند. این احساس تشخص کلتوری در میان جوانان مهاجر به نشنلیزم هزاره مبدل گردیده است

احیای مجدد مذهب تشیع :

تا سال های ۱۹۵۰ میلادی اجتماع شیعیان از لحاظ سیاسی تحرکی نداشت. درین سالها بود که جنبش احیای مذهبی توسعه یافت. از جمله کسانیکه در عقب این جنبش قرار داشتند آنهایی بودند که از نجف عراق بازگشت نموده بودند. جنبش که در آغاز به صورت وعظ شروع گردید با افتتاح مدرسه که توانست روحانیون مطلوب که مبین و خواهان حقوق فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بودند تربیه نماید. مساجد به مراکز فرهنگی مبدل شده برای بهبود وضع جمعیت شیعیان در شهرهای کابل و قندهار داخل اقدام گردیدند و خواهان ازادی سیاسی این

جمعیت شدند. در سال ۱۹۵۳ حتی قیام هزارگان را در قزل باعث گردید شورش جنبش شیعیان توسط داود خان صدراعظم وقت سرکوب گردید و وی به درخواست‌های شیعیان با سرکوب هرچه بیشتر در زمان زعامت خود پاسخ گفت.

در سالهای ۱۹۶۰ چندین مدرسه شیعیان در ولایات باز گردید و آنعده ایکه در شهرها موقعیت داشتند احیای مجدد رخ داد. در هزاره جات سید بشارتی مدرسه ای را به نام تخت ورث باز کرد که در آن شاگردان دوره متوسط در روزهای تعطیل مکاتب شرکت میکردند. در کابل سید واعظ که توسط تره کی به شهادت رسید در راس مدرسه محمدیه قرار داشت. او انجمن فرهنگی را اساس گذاشت که در میان جوانان شیعه از نفوذ روز افزونی برخوردار گردیده بود. او در زمان صدارت داود خان محبوس گردیده بود و در زندان خاطرات خود را به نام (خاطرات زندانی) به رشته تحریر درآورد.

کندهار شخصیت مذهبی شیعه را به وجود آورد که شیخ آصف محسنی نام دارد که یکی از یاران آیت الله خوی از نجف میباشد. او در راس مدرسه حسینیه و بنیان گذار جنبش صبح دانش میباشد که در ابتدا هدف آن صرفاً فرهنگی بود. اما در تحت نفوذ یکی از یاران خود در کابل آنرا به شبکه ای مبدل ساخت که شباهت زیادی به سازمان جوانان مسلمان داشت. تعداد زیاد گروپهای شیعه به وجود آمد که از هواداران مجاهدین خلق ایران تا مائویست و انواع گروپهای مذهبی سیاسی را دربر میگیرد. جوانان شیعه از طریق مراکز فرهنگی به سوی

باشد که به هیچوجه نمیتواند معاش یک ملا را تمویل نماید. گاهی ملا منحیث یک شخص استخدام عده از طرف قریه معاش خود را طور سالانه به صورت جنس خاصتاً در مناطق قبایلی دریافت میکند. درین صورت به کار او منحیث کاسب مسایل دینی مثل نجار، گلکار دیده میشود. ازین سبب معاش او به اساس قرارداد بین قریه و وی پرداخته میشود و یا اینکه معاش او از عشر و ذکات تامین میگردد. معاش او هیچگاه به صورت جبری بالای کسی تحمیل نشده و نه از آنچه در شریعت تعین گردیده بالاتر بوده میتواند. طبعاً اشخاص متمول سهم بیشتری در ادای معاش او دارند و ندرتاً واقع میشود که معاش او کاملاً به خان مربوط باشد.

موقف اجتماعی ملا متفاوت است. در مناطق قبایلی ملا از موقف پائین تری برخوردار است زیرا ملا اکثراً به قوم آنها تعلق ندارد و از جانب دیگر او را از جمله پیشه ورانی به حساب میگیرند که در نزد شان از موقف پائینی برخوردار میباشند (بدون درانی ها) ـ در سایر جاها موقف ملا بلندتر است و به علم و معرفت و خاندان او احترام میشود. ملا همه مسایل مذهبی از قبیل نماز دادن، نکاح، جنازه، آموزش علوم دینی و قرائی را به خود اختصاص داده است. در قریه کوچک گاهی یگانه شخص با سواد میباشد. گرچه ملا هیچ نوع قدرت سیاسی ندارد لیکن گاهی مانند میانجی برای حل و فصل قضایا مسی کوشد. بعضی از ملاها در مسایل مربوط تعویذ و طومار دست میزنند که مسایل حاشیوی مذهبی به حساب میرود و بعضی دیگر در طب

مذکوره های سنتی رو آوردند. باید خاطر نشان کرد که جوانان شیعه تحصیل کرده نسبت به عین طبقه جوانان سنی بیشتر به سیاست فکر میکنند و در تقاضاهای خویش بیشتر مصر اند. ما این نهضت ها را بار دیگر در نیروهای مقاومت تذکر خواهیم داد. به هر صورت روحانیون شیعه هرات و جمعیت شیعیان نیمروز به طور عموم تحت تاثیر سکیولاریزم قرار داشته و از احیای مجدد در میان شیعیان بدور مانده اند. ■

همسفریها با مجاهدین

ما در کنار آتش مصروف صرف غذا و چای و رفع و حساب مرا برانگیخت من در تاریکی به جستجوی خورجین مواد غذایی پرداختم و سپس از بین آن دو قوطی ساردین و یک قوطی گوشت گاو و آخرین بسته بسکویت را بیرون کشیدم.

ادامه دارد

پیوند های افغانستان و هند

برابر پاکستان دست برد زده خواهد شد، ولی دهلی نو بازهم خواهد کوشید تا وضع افغانستان را به سود خود تطبیق دهد و از آن به عنوان اثر ناچیز در رویاروئی با پاکستان بهره برداری نماید. ■

افغانستان

فی الصحافه العالمیه

مجله شهریه لانعکاسات الجهاد الافغانی

فی الصحافه العالمیه

EDITOR : Prof. Dr. Sayed Mohammad Yusuf Elmi

ANNUAL SUBSCRIPTION

Pakistan : Rs. 100
Abroad : US$ 30

Bank Account No. 60649

Habib Bank Ltd.
Cantt. Branch
Peshawar - Pakistan

ADDRESS : Post Box 417 G.P.O.
Peshawar - Pakistan

AFGHAN JEHAD WORKS TRANSLATION CENTRE is an independent and nonaligned Centre. In order to fulfill its obligations, will accept financial assistance provided it does not compromise in any way its independence.

AFGHAN JEHAD WORKS
TRANSLATION CENTRE

Afghanistan In The World Press

A MONTHLY MAGAZINE WHICH REFLECTS THE IDEAS AND OPINIONS OF THE PRESS AND WORLD PERSONALITIES ABOUT PEACE PROCESS AND RECONSTRUCTION OF AFGHANISTAN

Nos. 55 & 56 | Fifth Year | September & October 1990

CONTENTS

1.	ISLAM IN AFGHANISTAN	Olivier Roy **ISLAM AND RESISTANCE IN AFGHANISTAN**
2.	INDIA'S AFGHAN CONNECTION	Dr. Rasul Bakhsh Rais **THE MUSLIM** 9, Sep. 1990
3.	TRAVELS WITH MUJAHIDEEN	Sandy Gall

یونانی دسترسی دارند . برخی دیگر با طلسم و جنیات سرو کار دارند . ملا در جامعه از خود حریفانی نیز دارد که چندان از طرف آنها به چشم خوب دیده نمیشود این اشخاص داکتران و معلم هایی اند که در استخدام دولت قرار دارند.

از گفتار تعدادی چنین وانمود میشود که گویا آنها ضدیتی با جامعه روحانیون دارند لیکن دراصل این مسئله نیست . گرچه ملا ها را به حرص و آز متهم میکنند لیکن موقف خاص خودرا در جامعه دارد. چنانچه ملا یگانه شخصی است که میتواند بنویسد و بخواند (تعداد اندکی ممکن بیسواد باشد) . او از مسایل اسلامی به خوبی آگاهی دارد و لسان عربی و ترجمه قران شریف را میداند. بر علاوه از موضوعات شرعی و فقه اسلامی و ادبیات کلاسیك نیز باخبر است .

آیا مذهب سیستم نورماتیف یا اخلاقیات است؟

اسلام سیستمی را در بر دارد که نورم ها و قوانین آن روابط انسانها را تنظیم بخشیده و به یك کلمه اخلاق را در جامعه مستولی میسازد. البته تاکید زیاد روی اخلاقیات محض سایر ابعاد اسلام را که بیشتر در سلوك تبارز مییابد و یا تفکردر نفس و مسایل ماورای حیات روزمره اجتماعی را دربر میگیرد ، به فراموشی می سپارد. به نظر برخی از بشر شناسان غربی و یا نوشته برخی از نویسندگان معاصر مسلمان اگر اسلام را صرف منوط به اصالت سودمندی بسازد و یا آنرا منحصربه برخی از قواعد و قوانین سازددرین صورت اسلام را تنها به یك سیستم قانون نزول خواهد بخشید.